

# قیام ایران

ز نظر شورای نویسندگان

ازگان مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران

هادی بزاز

## ملیون ایران متحد شوید

محکی درکا راست که جوهرها را عیار میزند، خلوص را تمیز میدهد، ادعاها را در ترا زوی عمل وزن می کند. فاجعه ای بهمن ۵۷ در مرزدهسا لگی است. ۹ سال قبل در چنین ایامی، فرصت گرانبهای پیش پای ملیون ایران بود که ما انحراف هولناکی، نصیب یکی از ضدملی ترین قشرهای جامعه شد. آگاهی به ماهیت این "قشر" و کشش های ذاتی ارتجاعی و استبدادی آن اگر برای توده مردم و خاصه نسل جوان ناممکن بود برای آنها که با نهضت ملی ایران زندگی کرده و در کنار مصدق با دشمنان چپ و راست نهضت پنجه در پنجه بوده اند، حاجتی حتی به کمترین تاءمل و جستجو نداشت.

بقیه در صفحه ۲

هوشنگ وزیری

## درسی که استبداد از

## دموکراسی نمی آموزد

به شکرانه اختلاف ها در سیاست داخلی فرانسه، مجاهدین خلق با ردیگر در کانون خبرها و گزارش های رسانه های همگانی ترار گرفته اند. جناحی از سیاست فرانسه با اخراج تنی چند از اعضای سازمان نامبرده از فرانسه، شایده خواست هدیه ای به حکومت آیت الله خمینی بدهد. هدیه ای که ظاهراً "می بایست برای حکومت فرانسه از زمان تمام می شد، ولی تمام نشد. هدیه ای که حکومت فرانسه می پنداشت و خواهد توانست به از آن، چیز بزرگتری بدست آورد، اما بدست نیاورد؛ همه گروهگان های فرانسه از اسارت حزب الله در لبنان آزاد نشده اند، چند تن از اعضای سازمان مجاهدین که به مقصد گابون اخراج شده بودند، به فرانسه برگشتند و به کشورهای دیگر اروپای سی رفتند. اعضای سازمان مجاهدین دوا نگشت خود را به نشانه پیروزی با زکردنند،

بقیه در صفحه ۲

## پاسخ میشل پولاک

## به فردریک میتران

در صفحه ۱۱

سیر حوادث، ملیون ایران را با ردیگر در استان آزمایشی حیاتی قرار داده است. **حیاتی** : چرا که این بار

حیثی مشکان

## این سید

## آن سید نیست

فتحعلی شاه در اوایل سلطنت خود سفری به اصفهان کرد. طبق مرسوم، علما از شاه دیدن می کردند. حاجی سید محمدباقر شفتی معروف به حجت الاسلام نیز که تازه از عتبات به ایران آمده و در اصفهان اقامت گزیده بود به دیدن او رفت. شاه به سید گفت چیزی از ما بخواه. سید درخواست کرد تقارن ها تعطیل و تقارن زدن موقوف شود، شاه ساکت ماند چیزی نگفت. وقتی سید برخاست و رفت، فتحعلی شاه به عبد الله خان امین الدوله اصفهانی مدرا عظم گفت عجب آخوند نفهمی است. از من میخواهد تقارن ها تعطیل و تقارن زدن را که علامت پادشاهی است موقوف بدارم. چند سال بعد، با ردیگر فتحعلی شاه به اصفهان رفت و با زهم دیداری بین او و حاجی سید محمدباقر دست داد. هنگامی که مجلس به آخوند سید فتحعلی شاه رسید امین الدوله گفت: این سید، آن سید چند سال قبل نیست، خیلی زیرک شده است!

بقیه در صفحه ۱۲

از: لوموند

## هفتگی تار و پود

## شعاب می گیرد

اکنون بیش از یک ماه است که خشونت هر روز در ماوراء اردن و غزه جریان دارد. در طول بیست سال اشغال هیچگاه در "مناطق" این قدر خون ریخته نشده بود. فلسطینی، تقریباً "همگی آنها بضرر گلوله به قتل رسیده اند، چطور میتوان نادیده گرفت که درواری درگیری های خیابانی که سنگ و تفنگ با سخگوی یکدیگرند، پرده جدیدی از تراژدی اعراب و اسرائیل در برابر دوربین های تلویزیون آغا زمیگرده؟ ما این بار، حتی با فروکش کردن این تسبب اوضاع دیگر هیچگاه مثل گذشته نخواهد بود.

بقیه در صفحه ۴

## تشییع جنازه دین در حکومت دینی

شده است که ولایت فقیه بر پایه فقه - چه سنتی و چه پوپالی - میسر نیست، حکومتی اسلامی لازم بود تا معلوم شود دین اسلام ما به عنوان وظرفیت اداریه جا معسر را ندارد. با آن شایده بتوان کشور را کشود بقیه در صفحه ۳

سید رضوانی

## کاوه آهنگر در دادگاه انقلاب

بین "روحانیت مبارز" و "روشنفکران خلقی" بر سر این که کدا مشان انقلابی ترند اختلاف وجود دارد و چون یکی از معیارهای انقلابی بودن، بزم هر دو گروه، بنفشی ادبیات و تاریخ "دوران ستمشاهی" است، آنها در این زمینه با هم مسابقه گذاشته اند.

"دوران ستمشاهی" از سال ۵۵۹ قبل از میلاد، یعنی آغا ز سلطنت کوروش تا سال ۱۹۷۹ میلادی یعنی پایان سلطنت خانواده پهلوی طول کشیده است. ازین دوهزار و پانصدسال، به فتوای "روحانیت مبارز" بقیه در صفحه ۴

فریدون رختا

## والا گهر فردریک میتران

صفحه اول کیهان لندن را چراغانی کرده و آذین بسته اند، که: "نمایش فیلم زندگی محمدرضا شاه ایران نیا ن مقیم فرانسه را تکان داد."

حدود یک صفحه ز روزنامه به شرح و تفصیل بر نامه ای که روز چهارشنبه ۶ ژانویه ۸۸، از تلویزیون فرانسه، زیر عنوان: "سرنوشت" پخش شد، اختتام یافت است.

نویسنده گزارش، ظاهراً "برای اینکه همان تکان بینندگان بر نامه را بسنه خوانندگان نیز منتقل کند، ابتدا، مجری بر نامه، آقای "فردریک میتران" را سردست بلند کرده است:

تهیه کننده و مجری این بر نامه فردریک میتران، برادر زاده رئیس جمهوری فرانسه است که از معروف ترین و محبوب ترین تهیه کنندگان و نویسندگان تلویزیونی فرانسه بشمار میرود.

بقیه در صفحه ۵

در کتاب "کشف الاسرار"، آیت الله خمینی می نویسد که اسلام برای انسان ها، پیش از آن که به دنیا آید و سپس از آن که مردند، بر نامه دارد. وی این سخن را در پاسخ به ایرادهای کسانی گفت که فقه اسلامی را برای اداره جامعه های پیچیده امروزی کافی نمی دانستند.

این حرف های خمینی را در آن روزها (اوایل دهه بیست) جز خودش کمتر کسی جدی گرفت. در نیمه دوم دهه چهل آیت الله خمینی همچنان بر عقیده خود پابرجا بود. حکومت اسلامی بر مبنای فقه پای می نشاند. کتاب "ولایت فقیه" از این حیث تاءکیدهای نمایان تر از "کشف الاسرار" دارد. این کتاب را هم، در زمانی که می بایست، چندان جدی نگرفتند. و اینک پس از گذشت نه سال از انقلاب اسلامی معلوم

## تلگرام دکتر شاپور بختیار

## به یاسر عرفات

دکتر شاپور بختیار، رهبر نهضت مقاومت ملی ایران، در ارتباط با رویدادهای مناطق اشغالی، تلگرامی بدین شرح برای آقای یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین، ارسال داشت:

جناب آقای یاسر عرفات، رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین، تونس نهضت مقاومت ملی ایران، ضمن اسر از نگرانی عمیق نسبت به حوادث فاجعه باری که در مناطق اشغالی رخ می دهد، حمایت کامل خود را از حق خودمختاری ملت فلسطین اعلام می دارد و تشبیه فلسطینیان را از میهن شان محکوم می سازد.

شاپور بختیار

پاریس - شانزدهم ژانویه ۱۹۸۸

## اعلامیه نهضت مقاومت ملی ایران در باره

## وقایع سرزمین های اشغالی

رویدادهای چند هفته اخیر که به قیمت بر خاک ریختن خون ده ها فلسطینی تمام شده است، یک بار دیگر، فریاد تمام ملت را طنین افکن ساخت که خواستار ربا زیباست میهن، حاکمیت و هویت خویش است.

از بیست سال پیش، خون این همه مرد و زن و کودک خردسال بر زمین ریخته است و بقیه در صفحه ۷

## بقیه از صفحه ۱

این واقعیت در جای خود محفوظ است که توحش حاکم بر ایران، حاصل اختناقی است که با هر نفسی که به عدالتخواهی ( و نه حتی به تمنای تنبیر رژیم ) برآمد بی دریغ جنگید و کینه روی کینه نشاند و توده و نسل جوان را غرق در بیخوشی و ناراضی به حالتی سوق داد که تنها "ستیزه" را می پرورد. آن شعار لعنتی: " بگذا را این برود هر چه پیش آید خوش آید" در این حالت بخته شد.

این اگر نه تنها علت، بی گفتگو از اساسی ترین علت های مصیبت بود. حالا میراث خواران استبداد را که خود را به آب و آتش میزنند تا بوسیدگی بنا را زیر لعا با فسانه های خود ساخته بیوشانند و از باب مقایسه، روسیاهی ملایان را، حجتی بر " روسپیدی " خود بسازند... نیازی به جدل نیست، واقعیت ها در جای خود استوار نشسته اند و با این قمه ها رنگ نمی بازند.

با این همه، ملیون ایران و دست کم گروه های کثیری از ملیون ایران، از آن جا که یکپای " ملی گرائی " صداقت و جرات به اعتراف است، با ید بر سر خود پرستی های بیش از حد بگویند و به صراحتی که در شاه آن ها است، به خود ببه ملت ایران - یعنی به منشاء نیروی خود بگویند که به لغزشی بزرگ، در آن ایام طوفانی از خط خود فاصله گرفتند.

پیشا پیش بر تذکر این نکته صراحت را در ایم که مطلقا " حسابی به قصد شامت و سرکوفت و سرزنش و حتی ذکر مصیبت در میان نیست که بقول رودکی " کی رفته را به زاری باز آری ؟ " رجوع جای جای به حوادث رفته از آن روست که هر چه بیشتر با جنبه های ( سرنوشت ساز ) این آزمایش دوم ( آزمایشی که هم اکنون پیش آمده است ) آشنا شویم.

اساس مسئله این است که بپذیریم گرویدن به خمینی گری و خمینی، حتی اگر بر بنا می " حکومتی " و جوهر ارتجاع سنگینی خود را هر و نکرده بود ( که کرده بود ) و هولناک تر از آن، تسلیم به " پیشوائی " او در هیچ نقطه ای با رسالت ملیون نمی خوانند.

گاه گفته اند که طوفان با هیبتی جریان داشت که غلبه بر آن از توان ملیون خارج بود.

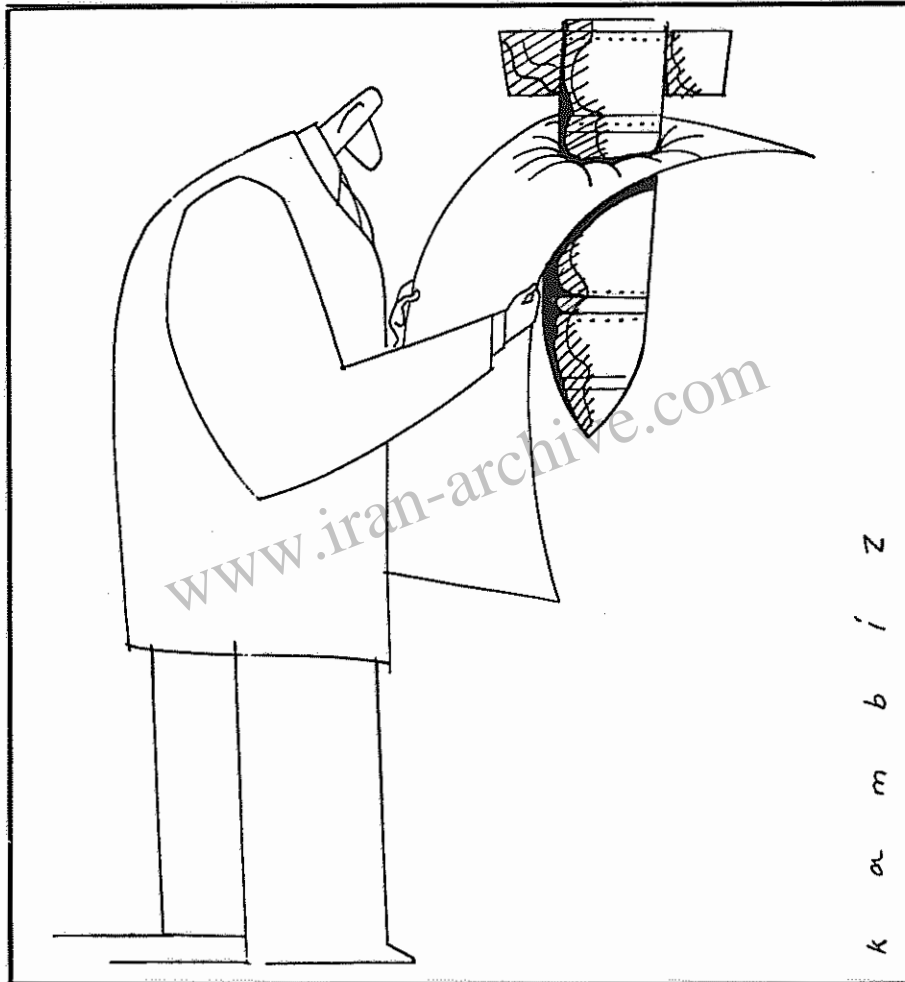
محض رضای عقل این بها نه را دور بیندازیم که مصداق کامل عذر بدتر از گناه است: وقتی همه آهنگ لجن را کردند ما چرا نمی کردیم؟

مسئله اصولا بیرون از دایره بحث بر سر " پیروزی " و " عدم پیروزی " است. این سوال مطرح است که آیا، فرا ترا همگامی، اقتدا به عنصری که با تبار ملیون بیگانه و عجب تر اینکه پیشا پیش قصد خود را بر مسلا کرده بود، با شاه ملی گرا، که فضیلت خود را در حمایت از دمکراسی و حق مردم تضمین کرده است، هیچ سنجیتی داشت؟ این فرض را ( که خود قائل گفتگوست ) موقتا " می پذیریم که: ملیون در آن روزهای طوفانی خواه با خمینی بودند و خواه نبودند، بردبا خمینی بود. موقتا " قبول می کنیم که: سیلاب چنان

## ملیون ایران متحد شوید

زوری داشت که بهیچ سدی ابقا نمی کرد. بسیار خوب! این چه جوازی بود که ملی گرا خود را به " جریانی " چنان آلوده بسیار؟ آیا " شکست " تا آن درجه هراس آور بود که هر پناهی را توجیه میکرد؟ " شکست یا پیروزی " - این مسئله ای اساسی نیست. مسئله جوش " ملی گرا " با " ضد ملی " است که حتی در خیال هم نمی گنجد.

از پیروزی نشانی نیست و این سهل است آگاه بود که در این راه چه بسا تقدیر را هم باید بیازد. در ذهن او، مثل روز، این واقعیت روشن بود که دیکتاتور سراسریه، جا افتاده است. یقین داشت که " از ما بهتران " قبالیسه قدرت را بنا ما نوشته اند و تقلا نه تنها او، که دهها دیگر چون او - اگر در کنار بودند - بجائی نمی رسید. تردیدی نداشت که " شکست " میخورد و



ا بر و با دومه و خورشید و فلک در کا ر شده اند تا سردا رسپه را به تخت بنشانند. ولی آیا او از شکست ترسید؟ آیا هم رنگی را انتخاب کرد؟ آیا به دعوت بی دریبی نوخاستگان لبیک گفت؟ جواب روشن است و نیازی به توضیح نیست. مصدق آن مرحله را باخت ( میدانست که می بازند ) و حالا کیست که نداند اگر او از فراموش خانهای زمان به تارک امید ملت خود راه یافت، توشه ای جز همان شکست در چنته نداشت که تمام معنای پایداری بر ایما ن بود. پس شکست در چشم " مردان راه " آن قدرها هراس انگیز نیست.

تا اینجا و این همه یک روی سکه بود، روی دیگر آن و سوءالاتی از این قبیل نیز خواندنی است.

در آن وانفسا بختیا رچرا تنها ماند؟ فضا را تا آن جا که مقدور است بیا دآوریم؟ - شاه، جنگ بی دریغ و ۲۵ ساله ی خود را با " مصدقی ها " آتش بس خواسته است.

او که بهیچانای بر مصدق و مصدقی تاخته و بهیچانای بی مناسبتی " جبهه ملی " را خطرناک تر از کمونیست ها خوانده، حالا دست ها را به تسلیم بسالا

گرفته است.

راه های فرا ز مضمهر را به کمک مهره های سوخته و ظاهرا " سوخته ی خود تجربه کرده و شالوده های موریانه خورده ی رژیم را به چشم دیده و ناچار به دامن ملیون آویخته است.

به هر شرطی گردن می نهد و تقاضای خود را به هیچ قیدی نبسته است. حالا سوال این است: چرا نمی باید پذیرفت؟

خمینی از چه امتیازی خیر میداد که بر تسلیم شاه رجحان داشت؟ بالاتر از " سیا هی شکست " رنگی هم بود؟ و برستی کدا میسای هی؟

به اساس مطلب با زگردیم و به تکرار بگوئیم، این همه را نه به حساب سرزنشی بنویسید و نه ذکر مصیبتی. منظهور درک هر چه روشن تر فرصتی است که به جبر حوادث یکبار دیگر و این بار با محک های دقیق پیش پای ملیون نشسته است:

رژیم ضد ملی قبیله در تار تارها و بن بست های خود دست و پا میزند.

تصویر ولایت بی فقیه و قافله ی بی قافله سالار اگر چه هنوز پیر مردنفسی بالا میدهد، گرگ ها را با چنگ و دندان رویا روی هم نشانده است. از در و دیوار شاهد میرسد که اگر با نگی بر آید که خواه چه مرد، گرگ ها لحظه ای امان نخواهند داد که زهم اکنون چشم به رنگ های یکدیگر دوخته اند.

" صحابه " یقین دارند که خمینی ثانی در کا نیست و آن رجم که این جانور را پرورد نازا شده است. مسلما " یکی " دیگری را بیزیر خواهد کشید و ما این تازه شروع تنازع بقاء است - از آن " یکی " ها و از این " دیگری " ها، در کشتزار فاجعه، هزاران مثل علف هرز روئیده اند و بهر صورت تردیدی نیست که هنوز جسد فقیه به تابوت ولحد نرسیده است که جسد " ولایت فقیه " بگور خواهد رسید. در چنین حال و هوایی است که پراکندگی نیرو های ملی - جدائی آنها که به صدق خود را عضوی از پیکره ی نهضت ملی ایران نمی شمارند - بهیچ بها نه و دستاویزی قابل توجیه نیست.

باورها، سلیقه ها و بستگی های عقیدتی همه در جای خود معتبر و محترمند.

اعتقاد به قالب های رژیم ( سلطنت یا جمهوری ) - و انبوه " ایسم ها " که حالا سربه کفشان کشیده و از شما ربیرون است، رها کردنی نیست، ولی حدیث روز هشتم نیست، مقولاتی است که با ید به مردم وا گذاشت و جواب از آنها خواست.

آنچه در این آزمایش حیاتی بکار می آید، اتفاق بر محور " دمکراسی " و شالوده های حاکمیت مردم است و فراموش نکنیم که هر قالب و صورت و محتوایی، بی بهره از این اتفاق، بر آب خواهد بود. مثال ها از گذشته و حال در ایران خود ما، بی نهایت است.

مسلما " تشخیص نیرو های ملی، بجای خود مقوله ی مهمی است. صرف شعارها و گرداندن شعارها از زو جدها سلامی و پیوند پرولتری و عرصه های خیزی به " حاکمیت ملی " و " دمکراسی " و " مشروطه " تمیز ملی از غیر ملی را کفایت نمی کند:

بقیه در صفحه ۱۱

## بقیه از صفحه ۱

وقدرتی را تسخیر کرد، ولی حکومت کردن، کشوردا ری، نمی توان. حکومت اسلامی اساس اسلام را زیر پا نهاده است.

یک ما جرای ما به عنوان هواداران حکومت غیر مذهبی ( لائیک )، با آقای خمینی همیشه این بود که دین را نباید به جا می کشاند که منطقه ضعف آن است، و گماشتن دین در خدمت سیاست نه به دین کمک می کند و نه به سیاست. ما همواره گفتیم که دین با پدیدار جی بما ندکه اعتبار و احترام آن محفوظ باشد.

ولی خمینی برای تسخیر قدرت سیاسی وسیله ای بهتر از دین پیدا نکرد، و چون به قدرت رسید، ما نمی مهمتراز دین در راه خود ندید. ایراد دائمی او به حکومت های گذشته از جمله این بود که چرا فقها بر توانین نظارت نداشتند تا چیزی خلاف شرع اسلام تصویب نشود. و اینک که در جمهوری اسلامی، شورای نگهبان - منصوب خسود آیت الله - وظیفه بررسی قوانین را از حیث مغایرت با عدم مغایرت با شریعت اسلام برعهده گرفته است، خمینی بر آن خرده می گیرد که چرا جواب لای چرخ مجلس اسلامی می گذارد.

از تعارضی دائمی که میان فقها اسلامی از یک سو و لایم های ادا ره یک جامعه پیچیده چند لایه ای بوجود آمده است، تبلیغات رژیم نتیجه ای می گیرد که در جهت تا ثید استبداد خود در نه خمینی است. ولی تنها نتیجه درستی که می توان گرفت همان است که گفته ایم: نه تنها

## تشییع جنازه دین

## در حکومت دینی

شرعی بوجود نیامده، معلوم شد که عزت اسلام هم قابل معامله است - البته به قیمت حکومت کردن. اگر در پشت سر این دو جریان نیروهای اجتماعی - اقتصادی بزرگی بنهان نبودند، شاید بحث کنونی بر سر دامنه اعتبار فقها اسلامی از حدود حوزه های علمیه فراتر نمی رفت، شاید خمینی می توانست با یک سخنرانی تند و عتاب آمیز، چنان که تا کنون با رها کرده است، حریفان را خاموش کند و سرچا ایشان بنشانند.

ولی فقیه ریشه ای عمیق تر از آن دارد که وی بتواند به شیوه متداول با آن روبرو شود. ناگزیر شده است در حمایت از خود راه پیمانی را به بیندازد و در آن مخالفان خود را مورد تهدید قرار دهد. طلایه مرعوب کردن مخالفان را از جمله در نامه های می توان دید که چندین بار در مجلس، چند مدرس حوزه علمیه قم، چندانجمین اسلامی، دفتر تحکیم وحدت به امامی کاشانی اما مجمع تهران و عضو شورای نگهبان (سخنگوی این شورا) نوشته و زوی بالحنی اعتراض آمیز پرسیده اند چرا در خطبه های خود در نماز جمعه ای که پس از پاسخ خمینی به خامنه ای برگزار شد، هیچ اشاره ای به این پاسخ نکرد. احتمال

جامعه ایران، بلکه هیچ جامعه امروزی دیگر نمی توان با دستورها و رهنمودهای فقهی اسلام اداره کرد. ملاحظه نیز این را بطور ضمنی پذیرفته اند. به عنوان نمونه حجت الاسلام نورمفیدی، نماینده "امام" در گرگان و ورشت، بصراحت می گوید:

" الان خیلی از کارهایی که در ایام جامعه ما انجام می گیرد برخلاف ضوابط و مقررات اولیه شرعی است، مثلاً " جلوگیری از خرید و فروش مواد مخدر و جبه شرعی ندارد... اگر بنا باشد اختیارات حکومت اسلامی و ولی مسلمین در محدوده ضوابط شرعی باشد چرا که و رزان را ملزم می کنی دکنند رابه دولت بفرشند... او اختیار دارد گندم را، چون مالک است، به هرکس که دلش خواست بفروشد."

این سخنان را از آنرو نقل کردیم که مشتاقی است نمونه خوار و حاکمیت گسر موضع کسانی که می گویند گزیری از این نیست که چارچوب فقه به خاطر ادا ره جامعه در نور دیده شود، به عبارتی درست تر این جامعه اسلامی و شیوه کشوردا ری نیست که با بدخود را با ضوابط فقهی سازگار گردانند، بلکه برضابطه های فقهی است که با بدچنان تغییر کنند - یا زیر پا نهاده شود تا در کشوردا ری مانعی

## درسی که استبداد از

## دموکراسی نمی آموزد

## بقیه از صفحه ۱

بهره برداری تبلیغات آن از این پیروزی همچنان ادامه دارد. چنین پیروزی ای در کشوری غیر دموکراتیک بر آنها روا نمی شد، فقط در سرزمینی دموکراتیک بدست آوردنی بود. می توان پرسید که موضع مجاهدین خلق در برابر دموکراسی آیا از این پس برای تغییر خواهد کرد؟ او ما نیسم، حقوق بشر، دموکراسی که بردباری در برابر عقاید مخالف و چشم پوشی از انحصار طلبی اجزاء جدائی نا پذیر آن است، آیا بر رفتار این سازمان حاکم خواهد گردید؟

فرض را بر این بگذاریم که آن روزی به حکومت برسند، آیا اجازه خواهند داد کسانی که می پندارند از این حکومت بر آنان ستمی رفته است، در برابر زمانی بین المللی دست به اعتصاب غذا بزنند؟ از رسانه های همگانی آزاد برای فاش گشتن ستمی که بر آنان رفته است، صدای خود را به گوش جهان بیاورند؟ آن رسانه های معتبرتر اروپا کسی با آمریکا می که خبرهای مربوط به اخراج و بازگشت مجاهدین را منعکس کرده اند، ضروری دیده اند این را نیز، هر چند در حاشیه، گوشزد کنند که سازمانی که خود را قربانی استبداد دانمود می کند و شیفته دموکراسی نشان می دهد، نه از استبداد

" تفاله های از همه جا رانده " و... و... هیچ مشکلی بوجود نمی آورد.

این ها را دستگه تبلیغات می هدین خلق فقط در باره مخالفان دیرینه خود نمی گوید، درباره کسانی می گوید که راهی بالنسبه در آن زمان یافتند و " شورای ملی مقاومت " پیموندند و سپس، به هردلیلی از آن جدا شدند. چگونه است که آنسان ها می برخوردار از شرافت و صداقت که صفاتی اخلاقی و فردی است و به تعلق سیاسی شخص ارتباطی ندارند، به محض آن که از مجاهدین خلق گسستند، این صفات برجسته اخلاقی را از دست دادند، و به عکس، کسانی که از حیث اخلاق فردی شهرت نیکوئی نداشتند، با روی کردن به سازمان مجاهدین به مراتب بالای انسانیت و اخلاق صعود کردند؟ چگونه است که در این " لائیک ها اخلاقی " با زهم آدم های پیدا می شوند که - به گواهی کسانی که در راستگویی آنان تردید می روا نیست - به صندوق پستی مردم دستبرد می زنند، نامه های خصوصی را می ربایند و پس از آن که از آن نسخه ای برداشتنند، دوباره آن را بر سر جای می گذارند؟ می گویند فقط مخالفان و دشمنان قربانی این عمل نیستند که با هر معیاری جرم به حساب می آید، بلکه از " دوستان " نیز برای روزمبادا مدارکی بدست می آورند.

جوانان زنده ای که خود را وسیله چنین بهره برداری های فدا خاقتی قرار می دهد، احتمالاً " به زشتی کار خود قنوق ندارند، ولی آن کسی که او را بدین کار برمی - انگیزد، حتماً " به اغواگری خود قنوق

می رود که ما می کاشانی بیش از این و کسانی غیر از او نیز در تقاطع آتش چنین حمله های قرا رگیرند.

هیاهوئی تبلیغاتی که در پیرامون سخنان و فتاوی های خمینی علیه مخالفان تجا وزبه فقه براه افتاد، نباید سبب شود که این واقعیت مسلم زدیده دور بماند که خمینی در محصله ای بی سابقه قرا ر گرفته است. مراجع وزیران کابینه و سرپرستان دستگاهای گوناگون دولتی به خمینی برای آنکه زوی فتاوی بگیرند تا مجوزی کتبی برای ادا ره کار خود - که اشکال شرعی دارد - بدست آورده باشند، خمینی را متوجه این خطر کرد که در صورت مهر لاستیکی درمی آید، از اینرودریک بیانیه کلی به دولت اختیار داده است که هر جا صلاح دید، ضوابط اسلامی را زیر پا بگذارد. حکومت دینی به تشییع جنازه دین رفته است. ولی گمان نمی رود که خمینی خود را از زکشمکش ها آسوده کرده باشد - زیرا مسأله ای که از وی می پرسند این است که اختیارات مطلق حکومت اسلامی حق کیست: حق او یا حق حکومت؟ زیرا خمینی این مسأله را بدون جواب گذاشته است، و همچنین این مسأله را که قدرت حکومت از کجا برمی خیزد، همه نشانه های آشکار و پنهان حکایت از آن دارد که نبرد قدرت در درون رژیم، و این بار با شرکت فعال تر شخص خمینی، با گام های بلند به نقطه انفجار نزدیک می شود.

دارد، و گنا هکار اصلی اوست. می دانید سرچشمه این خودمستداری در کجاست؟ در آنجا که رهبری سازمان مجاهدین حق را در انحصار خود می دانند، تا بدانجا که نویسنده ای با استعداد دولتی اندک می هدیریک از نشریات ارگان سازمان مجاهدین خلق، زیر عنوان " پناهنده سیاسی کیست " بمرأحت نوشت جزا عفاء سازمان تا میرده و عنا صری اندک، هیچکس از این خیل بزرگ چند صد هزار نفری ایرانیانی که به خاطر پناهنده شده اند، سزاوار برخوردار از حقوق پناهنده نیست! وقتی یک حقوقدان نزدیک به سازمان در هفته های نخست پس از انقلاب اسلامی نوشت برای اعدام وابستگان رژیم شاه نیازی به اثبات جرم وجود ندارد و فقط احراز هویت کافی است، دیگر بر آن نویسنده حرجی نیست، حرج بر آن کسی است که این درشتگویی های حیرت انگیز را چاپ می کند.

امروز سازمان از دیروز آن جدا نیست، و فردای آن نیز تا شیرا طلی را از همیمن امروز خواهد پذیرفت. سست کردن آداب حجاب اسلامی، آراستگی ظاهری به سبک اروپائی، برگذاری شب های موسیقی سنتی ایران چیزی در باره جوهر استبداد ای که در ساختار تشکیلاتی و خمیره ایدئولوژیک آن نهفته است نمی گوید. برای یافتن این جوهر باید به ادبیات سیاسی آن مراجعه کرد.

در اینجا ست که می توان دید اصل رهبری با چه وسوس و دقت بیما شنندی تیمار -

بقیه در صفحه ۹

## کاوه آهنگر در دادگاه انقلاب

بقیه از صفحه ۱

دوران قبل از اسلام را یک قلم بایدنچس شمردوا زن اجتناب کرد. دردوران بعد از اسلام نیز، روحانیت مبارز فقط آن قسمت از تاریخ و ادبیات ایران را شایسته نگهداری و بازنگری میداند که آخوندها در آن نقشی داشته اند و یا تفکر آخوندی در آن انعکاس دارد.

تاریخ و ادبیاتی که در سالهای بعد از انقلاب اسلامی برای تدریس در مدارس و طرح و بحث در مطبوعات و کتب و رسا نسل دولتی دستچین و تدوین شده است، نحوه تلقی روحانیت مبارز را نسبت به ادبیات و تاریخ ایران مشخص میکند و خدا میداند اگر این روزگار رسایا طول بکشد و در بر سر همین پاشنه بچرخد، آنچه از مجموعه تاریخ و ادبیات ایران در ذهن ایرانیان جایگزین میسازد زنده میماند و خواهد بود.

اما از دیدگاه "روشنفکران خلقی" چه در تاریخ و چه در ادبیات ایران، آنچه بنحوی از انحاء پادشاه و شاهنشاهی ارتباط پیدا می کند ارتجاعی و ضد خلقی است و آن را باید به آب سرخ رنگ انقلاب شست. شاه، از نظر "روشنفکران" خلقی شاه است. چه خدایا شاه، حسه شاه عباس، چه شاه سلطان حسین، چه نادر شاه، چه مظفرالدین شاه، چه رضا شاه، چه محمد رضا شاه. نفس "شاه" بودن در قلم موسی انقلابی خلق جرم محسوب میشود. شاه خوب آن است که از زمان پادشاه نشسته باشد. بنا بر این تاریخ واقعی ایران، فقط همان قسمت از تاریخ دوهزار و پانصد ساله است که "شاه" در صحنه نبوده و یا "خلق قهرمان" بر ضد پادشاه طغیان کرده و حساب او را رسیده است.

به همین قیاس، در تاریخ ادبیات ایران هر شاه عری که در دربار پادشاهان رفت و آمد داشته یا از آن بدتر، شاه را مدح گفته یا شد، از نظر روشنفکران خلقی گناهکار محسوب میشود و محکوم است به این که خودش و آثارش را در گورستان تاریخ، کنار شاهان و تاریخ آنان دفن کنند.

این تشابه فکر موجب میشود که "روحانیت مبارز" و "روشنفکران خلقی" صرف نظر از همه اختلافات و رقابتها با یکدیگر، پای نفی کردن و به لجن کشیدن تاریخ و ادبیات ایران به میان می آید. آیا زیا در دادن به یکدیگر و همکار می دانند در ریختن نمی کنند.

دوروزنا معصرتهران - کیهان و اطلاعات - که تحت نظارت مستقیم "بیست امام" اداره میشوند و سطر آگهی تسلیم را در صورتی از شما می پذیرند و حساب میکنند که هویت خودتان و شخص متوفی و کسی که به او تسلیم گفته یا "قبلا" به وسیله ما شین سا نوسر بررسی شود و هیچ اشکالی در آن نبینند. خبرنگاران و نویسندگان این دوروزنا ما را نیز بطور کلی "افراد متعهد و مکتبی" تشکیل می

دهند که طرز فکرشان، طرز کارشان و حتی طرز حرف زدن و راه رفتن و لباس پوشیدن و آرایش سرو میوهشان هیچ شباهتی با نویسندگان و خبرنگاران دوران قبل از انقلاب - اعم از راستی یا چپیتند. با این همه، ناگهان روزنا مه کیهان را بازمی کنید و یا منتهای شگفتی می بینید یک صفحه تمام به مصاحبه با آقای نادر ابراهیمی، اختصاص داده اند و تصویر قلمی این روشنفکر خلقی را نیز با سیل و کاکل و حالت ونگاه انقلابیون آنچنانی - و نه آینه چینی - زینت بخش آن کرده اند.

عنوان مصاحبه "نظرخواهی در باب ادبیات انقلاب" است و آقای ابراهیمی بطور خلاصه - البته در خلال بحثی مغفل و بسیار زیرکانه - میگوید ادبیات انقلاب در راه است، انقلاب، تازه شروع شده است. بگذارید به آنجا که لازم است برسد، آن وقت "ادبیات انقلاب" را هم خواهد دیدید! آقای ابراهیمی در ضمن این مصاحبه میگوید:

"... بیادم هست که در یک دوره کوتاه، هر کسی که از راه رسید و با زار را بویید، فوراً فهمید با بدقهیی در باره آهنگری کاوه نام که در فتن برداشته و بر راه افتاده تا ضحاک نامی را سرنگون کند و مجلس شورای خلقی بجای آن علم کند، بنویسد. بدون این که یک لحظه تعمق کند که شاید این آقای آهنگر ز قشر لومین و عامل و آلت فعل فریدون شاه و شاهزادگان دیگر بوده و این نام کاوه و درفش کاویانی را اصولاً دکان کرده و شاه پادشاه آقای ضحاک، که بنا بر افسانه ها، یک هزار سال تمام بدون ایجادنا راحتی و در در برابر مردم، فرمانروایی نمیکرده نماینده صادق و راستین و با ایمان توده مردم بوده و اصولاً این داستان کاوه و ضحاک را سلطنت طلبان مزدگیر ساخته باشند."

سرنوشت فردوسی چنین بوده است که در حیات و مرگ خودنا سیاسی ببینند. شاهزادگان مدیحه گوی دربار محمود علیه و همدست شدند و هر چه توانستند در مذمت او گفتند. شاه محمود با او به ناچار نمردی رفتار کرد. مجتهد شهر بر جنازه اش نماز نگذارد و اجازت ندادند او را در قبرستان مسلمین دفن کنند. از روحانیت مبارز و روشنفکران خلقی هم انتظار رسمی رفت گلی بر سر او بزنند و "شاه نامه" اش را قدرشنا ستمند. اما تا امروز کسی ازین راه برای تخطئه شاهنا مه و لجن زدن به فردوسی داخل نشده بود که ضحاک را بعنوان مظهر دگسری و نماینده راستین و با ایمان توده مردم بستاند و کاوه را لومین و قیام او را قیام لومین ها بنفع خاندان کثیف شاه فریدون بیدادگر معرفی کند.

این تحلیل ادبی و تاریخی، محمول و انحصاری انقلابی است که آخوندها و توده های متولی آنند.

شاعری درباری و قلم بزمی، که از مفهوم "هنر خدمت خلق" بوی نبرده بود و "رنج های توده ها" زانمی شناخت، برای خوش خدمتی به دربار رودباریان، شاعری بیهم با فته و کتابی بنام "شاه نامه" تصنیف کرده است تا وقتی بساط "ستمشاهی" داغ بود حکومت های ضد خلقی این شاه عروا این کتاب را تجلیل میکردند حالا که خلق های محروم انقلاب کرده و طوما رستمشاهی را در نور دیده اند دیگر چرا با این قبیل شعرا تعارف کنیم؟

تجدید نظر در شاهنامه بوسیله روشنفکران خلقی با اعاده حیثیت از ضحاک آغاز میشود که از عهد فردوسی تا به امروز، چهره منفور شاهنامه محسوب میشده است. ضحاک شاهنامه، حکمرانی است ستمکار که چون جمشید را از تخت سلطنت بزمی میکشد، ابلیس برکت های او بوسه میزند و بر جای بوسه ها دوما میروید و این مارها خوراکنان مغز آدمی است. ناگزیر، عا ملان ضحاک در سرا سر کشورشکارتانسان را آغا زمین کنند و جوانان را میگیرند و میکشند و از مغز سرشان برای مارها خورش میسازند. بر اثر این بیسداد، سرانجام آهنگری بیامیخیزد، مردم را میشورا و ندو ضحاک را میگیرند و به بند می کشند و فریدون را که از تخمه پادشاهان کیانی است به تخت سلطنت می نشانند و فریدون، پادشاهی دادگرا زکار درمی آید.

این شاهنامه ز نظر روشنفکران خلقی تبلیغات امپریالیستی است. ضحاک به دودلیل نباید چهره زشت تاریخا طیری ایران شناخته شود. اول بدلیل این که پادشاهی را از تخت به زیر آورده و دوم بدلیل این که بعد از گرفتن و به زنجیر کشیدن او، پادشاهی از نور برقرار شده است: بهمین دلیل، قیام کاوه نیز نمی تواند یک قیام مردمی باشد. اگر قیام مردمی بود به تاسیس جمهوری دموکراتیک خلق منتهی میشدند این که از نوبه دنبال یک شاهزاده بیرون داد و او را به پادشاهی بردارند.

خونریزی و خونخواری و شکارتانسانها و از میان بردن مغزها نیز ضحاک شمرده نمیشود. این ها عیوبی است که بر استالین کبیر نیز گرفته اند و از آن بالاتر، بر حضرت اما میگیرند!

بدین گونه است که ادبیات انقلاب رفته رفته در ایران می شکند. همان طور که نا در ابراهیمی گفته است عجله نباید کرد. وقتی انقلاب مراحل تکمیلی خود را پیوندا انقلاب ادبی هم شکل میگیرد و ادبیات انقلابی به بار عرضه خواهد شد!

آورده اند که فیهی دختری داشت بنام زنت. بجای زبان رسیده و با وجود چهار زنت، کسی در نما کجا او رعیت نمی نمود. سی الجملة بحکم ضرورت عقد نکاحی بنا ضروری بستند. آورده اند که حکیمی در آن تاریخ از سر دین آمده بود که دینشده؛ نا بینا روسی همی کرد. فیه را گفتند: داماد را چرا علاج کنی؟ گفت نرم که بیبا بود و حرم را طلاق دهد. نسوی زن زنت نا بینا به سعدی - گلستان

## وقتی تاریخ

### شتاب می گیرد

بقیه از صفحه ۱

در این "دسامبر سیاه" ناگهان تاریخ مناقشه خاور میانه چنان شتابی برداشته است که بسیاری از با زبگان خود را که کوئی از این همه تهور مبهوت مانده اند، پشت سر گذاشته است. و رود نسلی جدید و مصمم فلسطینیان به صحنه یکبار به باره ای اعتقادات غلط گذشته را به کناری افکند، بر تحلیل های کهنه خط بطلان کشید و بسیاری از خیالات واهی را بر باد داد.

زبان دبیلما سی - مثل قطعنا مه ۲۲۲، خود مختاری، کنفرانس بین المللی و غیره... و در مقابل نیروی که فلسطینی های جوان از چند هفته پیش خواست های استقلال طلبانه خود را به تکیه آن مطرح می کنند رنگ باخته است. در اسرائیل به ویژه در محافل راست کرا عقیده بر این بود که هزینه اشغال اراضی قابل تحمل است. چند صد مرزبان بیشتر آنجا در روزی، برای حفظ نظم در مواقع آرامش کافی بود. اسرائیل خیلی زود حیل های کهن قدرت های افکار، یعنی "سیاست خوب و هویج" را فرا گرفت - یعنی از یک سو حضور پلیسی شدید که لازم آن تشکیل یک شبکه قسوی خبرچینی است و همچنین زندان و نفی بلد و از سوی دیگر امتیازاتی که به معتمدان فلسطینی هوادار را در داد می شده پیش

از حد نفوذ و تعیین ارتقاء می یافتند و تنها مخاطبان اشغالگران بودند. مخالفان اشغال اراضی، برای محکوم کردن اشغال با عدد و رقم نشان می دادند که اسرائیل از اشغال این مناطقی بهره برداری مالی می کند، زیرا این مناطق با زاری برای کالاهای اسرائیلی است. این اشغال کم هزینه تا دیروز واقعیت داشت، اما آیا هنوز هم چنین است؟ در گذشته، بخشی از اعضای حزب لیکود با چشم بوسی بر خطرا فزایش جمعیت اعراب، ادعای کردند که گذشت زمان به نفع آنهاست. با آن که آمار نشان دهنده کاهش بدون تردید اکثریت یهودی این مناطق بود، اعضای لیکود آن را با بی اهمیت تلقی می کردند و به رسیدن معجز آسای سیل مهاجران بیهودی از شوروی امید بسته بودند. امیدی دیگر که نقش بر آب شد.

غافلگیر شدن بیت المقدس

در فاطمه میان نتجات خونست آمیزی که دیگر روز مرده شده بود و اغلب در محوطه کوی نا شگاه ماورا اردن محدود نگه داشته می شد - برخورد میان اشغال کنندگان و اشغال شدگان به سکوت بزرگداری گردید و بازی اصلی بر سر کنترل آب و زمین بود: شهرک های یهودی در مقابل دهکده های عربی و بولدور در مقابل درخت زیتون. در خلال این مدت، افسانه اشغال "خردمندان" بر باد میرفت. استعفا ی بی سروصدا ی

بقیه در صفحه ۱۰

بقیه از صفحه ۱

بنده، ناپیخته، از بیخت بد، این برنا مرا ندیده بودم فرستادم نوا ضبط شده اش را بیا ورنه بلیکه، در این روزگار بی تکا نی، مثل سایر "ایرانیان مقیم فرانسه" کمی تکا بخورم.

اما تا نوار برسد و تکا من معهود را بخورم، در فکر بودم که: چطور "فردریک میترا" که در این سری برنا مه ها، غالباً "مسائل عشق و ازدواج و طلاق آرتیست های سینما را حکایت می کند، ناگهان این طور ارتقاء مقام و مرتبت پیدا کرده و "از معروف ترین و محبوب ترین تهیه کنندگان و نویسندگان تلویزیونی فرانسه" شده و کیهانیا اینقدر قند و گلاب نشا را و کرده اند؟ از طرفی چرا گزراشگر اینقدر اسم "میترا" را - حتی آنجا که میشده ضمیر بکاربرد - تکرار کرده است؟

دو سطر پائین تر مشکل حل میشود و جواب هر دو سؤال را می گیریم، اولاً "برای اینکه: فردریک میترا با واقع بینی کم سابقه و ستایش آمیزی به بررسی زندگی و دستاوردهای دوران های گوناگون حیات محمدرضا شاه پرداخته است.

ثانیاً "برای اینکه خواننده بدانند و فراموش نکنند که این برنا مه ساخته هر کسی نیست، شاهکار و لاکه فروریست میترا، برادرزاده "رئیس جمهور" فرانسه است و تکا مورد نظر را، اگر نخورده است، زودتر بخورد.

بنده شخما، از بابت اینکه این جوان برادرزاده فرانسوا میترا است - بسا همه اعتقاد می کنند که در این وانسانیت فرانسوا میترا دارم - تکا نمی خورم و خیال نمی کنم خیلی از هموطنان ما، بیشتر از بنده تکا بخورند، چرا؟ برای اینکه ما ایرانی ها، بعد از انقلاب آقای خمینی، از این قوم خویش های بزرگان خیلی دیدیم، یعنی خیلی به رخمان کشیدند:

طبل بکوبید و دست افشانی کنید که نوۀ مصدق پا به میدان گذاشت، دهل بزنید و پاپکوبی کنید که برادرزاده دکتر فاطمی سلیح نبرد پوشید، نقاره بزنید که... خوب، اول کار هم هیبت اسم پدر بزرگ و عمودا می، مردم را گرفت، اما چیزی نگذشت که دیدند این یکی اینطور شد و آن یکی آنطور و آنکه به اعتبار خویشی با مصدق، اسمی در کرده بود، سربزستان رهبر خلقی گذاشت و دادی او را باغیال معانوش، بعنوان وصول به طاق جدید ایدئولوژیک تبریک گفت و جشن گرفت و بالای سر عروس و داماد دقتنداشتید.

شنیدم بمناسبت این برنا مه، عسدهای نامه های شوق و اشتیاق و جمعی نامه های تند اعتراض به آقای فردریک میترا نوشته اند.

بنظر بنده، فردریک میترا بیچاره نه سزاوار قند و گلاب است و نه درخور چوب و چماق.

جوانی است که دارناش را می خورد. در این برنا مه "سرنوشت" هوس کرده است از آرتیست های سینما، به سردان سیاسی مشهور برده زد، فقط بجای اینکه به کتاب های تاریخ و مدارک تاریخی

## والا گهر فردریک میترا

مراجعه کند، بنظرش رسیده از مناسبت خصوصی اطلاعات لازم را بگیرد و از جوانی و سادگی، بخودش گفته است ممکن نیست آدم ها بی پیدا بشوند که با وجود یک کوه سند و مدرک، چشم توی چشم، حقایق را وارونه جلوه دهند و از اینکه کسی چنان را بگیرد باکی نداشته باشند.

چه میشود کرد؟ جوان است و فرنگی است و با این نهاد "بچه پرورگی" بعضی از مسائل آشنا نیست و نمی داند که میترا نیم وسط ظهر بگوئیم و پایش قسم بخوریم که الان نصف شب است و وقتی آفتاب درخشان را به رخمان بکشند، هیچ خجالت نکشیم... از طرفی لابد "منابع" با آغوش با جوان را پذیرفته اند و به ما محبت هم کرده اند.

بنده جز اینکه منابع اطلاعات جوانی طفلی را "خصوصی" بدانم هیچ راه دیگری ندارم زیرا جزئیاتی را در برنا مه عنوان کرد که اید "در هیچ منبع کتبی نیامده است، مثل روابط عاشقانه "ملکه" ثریا با محمد رضا شاه یا طرز خوابیدن رضا شاه و روابطش با تاج الملوک و غیره که فقط ما بنده اطلاعاتی در باره "علاقه محرم رضا شاه به مثلاً" خورشید آلو سفنج به بینندگان بدهد. خلاصه بوی "شرفدور"، از یک منزل راه به دماغ می خورد.

از مصاحبه های و الاحضرات اشرف و الاحضرت فاروق دوم، که در این برنا مه، یک در میان، به معرض تماشا گذاشته میشد، می گذرم، به تجلیل و تکریم چرب و پر ملاط رضا شاه و محمدرضا شاه و فدائیکاری های آنها در راه دموکراسی و استقلال و عدم وابستگی مملکت هم با "کاری ندارم، داستان های عشقی و سوزگداز غم انگیز ملکه ثریا هم به بنده هیچ مربوط نیست، اما از آنجا که روزنا مه کیهان، بخش مربوط به مصدق را، که بخش نسبتاً مفصلی است - بنا بر رویه ای که زدوسه ماه پیش در بازنویسی و نونویسی نطق ها و مصاحبه ها در پیش گرفته - در ده دوازده سطر "تنقیح" کرده است، ناگزیر چنانچه با آگراف از بخش ملی کردن نفت، از این برنا مه سفارشی - یا بقول عبید رقص بهیرلیخ - را دقیقاً "نقل می کنم:

نخست وزیرش مصدق کمیانی های انگلیسی را، با تکیه بر مبین پرستی توده ها، ملی کرده بود. محمدرضا در آغاز از این اقدامات انقلابی را - که انتقام خاطر پدرش را میگرفتند و استقلال امپراطوری رامستحکم میکردند - تأیید نمود. ولی، کم کم، این را نیز فهمید که مصدق - که وابسته به سلسله "قاجاریه بود و مستمرا" به نفوذ فعالان حزب کمونیست توده راه میداد - خود نیز نقشه "انتقامی را علیه او تاج و تخت دنبال میکرد. گذشته از این، جهان آزاد غفلتاً "خود را با یک اشتعال ناسیونالیسم خاور نزدیک روبرو می یافت، ایران در یک محاصره اقتصادی شدید قرار گرفت که صنایع نو بنیادش را به ورشکستگی سوق میداد و به تقاضای اجتماعی غیر قابل کنترلی دا من میزد. هر کس می بایستی سریعاً "جبهه خود را انتخاب میکرد.

محمدرضا با مصدق بهم زدولی با زدیتر شده بود. عوام فریب پیرنقا با فکنده بود و توده مردم کوچه و بازار - از جمله ملایان، که بفرمان خود می پنداشتند و تصور میرفت که پروبالشان بعد از زلغ و قمع آنان از طرف رضای اول شکسته شده باشد - را به هجوم به کاخ های سلطنتی روانه میکرد و به این ترتیب آتش خشمی را که از دل قرون گذشته برخاسته بود، می تاباند. ارتشش زوج سلطنتی را، با سازمان دادن فرارشان، به رم، نجات داد.

بنده در باره "چند نکته از این مطلب عرض دارم:

اول اینکه ملی کردن نفت چه "انتقامی از خاطره پدر" را شامل میشد؟

بیننده نا آشنا به تاریخ، از این عبارت مجری برنا مه ممکن است چنین استنباط کند که عزل محرم رضا شاه با بت دلخوری دولت انگلیس از آن محرم با بت نفست بوده است. در حالیکه انگلیسی ها اگر کدورتی از محرم رضا شاه داشتند با بت چرخشی بود که بطرف آلمان هیتلری کرده بود. در باره نفت چه خدمتی باقی بود که انجا منگرفته باشد؟ قرار داد دشت ساله دا رسی را که در سال ۱۹۶۱ پایان می یافت، وسط راه، از سال ۱۹۳۳، به مدت شصت سال دیگر تمدید کرد یعنی تا سال ۱۹۹۳ اعتبار یافت.

نکته دیگر اینکه میگویند مصدق بعلمت و وابستگی به سلسله قاجاریه "نقشه" انتقامی را علیه او تاج و تخت دنبال می کرد.

بنده از اظهارات مصدق در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی، که خط بطلان بر این ادعای سفیج و مجانی می کشد، میگذرم. تنها به "منابع" عظیم الشان این جوان ساده دل، یادآوری میکنم که اگر "عوام فریب پیر" نقابی داشت و می خواست نقاب بیندازد، چرا بعد از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که تمام مملکت به فرمانش بود و میران ۲۸ مردادی هفت سوراخ پنهان شده بودند، نقاب نینداخت؟ چه مانعی داشت که نقشه "انتقام خود را، حتی از طریق قانونی، به مرحله اجراء آورد؟ مگر نه اینکه مجلس شانزدهم - که چند روز پیش از آن به اکثریت آراء به قوام سلطنته رای اعتماده بود - به اکثریت قریب به اتفاق به نخست وزیری مجدد او رای می داد و تمایل و اعتماد داد؟ مگر نه اینکه لایحه اختیارات را بی چون و چرا تصویب کرد؟

مگر نه اینکه حتی به پیشنهادی منطبق یکی از نمایندگان دائریماداره اموال قوام السلطنه قبل از هر رسیدگی و محاکمه ای، مهرتاشیدزد؟

در چنین مجلسی چه مانعی داشت که مصدق "نقشه" انتقام "خود را عملی سازد و همان روزها، ماده واحده ای - نظیر ماده واحده خلع قاجاریه در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس - بوسیله یک "سید محمدتدین مانندی" پیشنهاد دو تصویب شود که: "مجلس شورای

ملی بنام سعادت ملت ایران انقضای سلطنت...؟"

از نکته بعدی که مصدق "ملایان را بفرمان خود می پنداشت" میگذرم و تنها به یاد آوری واقعه ۹ اسفند ۱۳۳۱ که به پیشواشی آیات عظام، بروجردی و بهبهانی، کمپانده بود و با شجاعتی که سلطنتی مصدق را به داربیا ویزند، اکتفا می کنم.

رسیده بودیم به آنجا که حکایت که ارتش زوج سلطنتی را با سازمان دادن فرارشان به رم، نجات داد، از این هم میگذرم که کدام ارتش چنین محبتی را کرد!

می پردازم به پاپاگراف دیگری که گویند از زندگی و تفکرات محرم محمدرضا شاه و ثریا در هتل اکسلیور رم سخن میگویند و میرسد به آنجا که:

"فاروق اکنون در نزدیکی رم زندگی می کرد. محمدرضا بر میل باطنی خود فائق آمد و با ملاقات نکرد ناگهان کودتای کرد. بفرمان او، ارتش طرف چند روز قدرت را بدست گرفت..."

و توضیحی در باره چگونگی امر میدهد:

محمدرضا در مدت اقامت کوتاه در رم، تماس های با بعضی کارمندان امیکائی، مؤثر و روبروی سروصد - که از زمان ملاقاتش با ترومن تماس با آنها را حفظ کرده بود - داشت. این کارمندان روابطی در خود ایران با افسران رده بالای ارتش داشتند و به حال عالی کردند که به صورت، دیربازود، خدا نقلاب با او با بدون او، صورت خواهد گرفت. به این ترتیب محمد رضا تاج و تختش را، بخصوص با کمک "سی. آی. ا." دوباره بدست آورد...

بنده در این عبارت "ناگهان کودتای کرد" عرض دارم، بخصوص در باره "ناگهان کودتای کرد" که ظاهراً "براشتر نما یح مشفقانه" چند کارمندان امیکائی مقیم رم صورت گرفته است.

و برای احتراز از اطناب کلام به نقل چند عبارت از کتاب "روزولت امیکائی" و "وودهاوس" انگلیسی، اکتفا میکنم تا "ناگهان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روشن تر شود.

نقل قول از روزولت:

در جلسه ای که روز ۲۵ ژوئن ۱۹۵۲ (۵ تیر ۳۲) در دفترناستردالسن تشکیل شد، حاضران به اتفاق آراء، رای به اجرای نقشه کودتا دادند. فاستردالسن مذاکرات جلسه را ضمن اشاره به طرح کودتا که در پیش رو داشت، با این جمله شروع کرد: - پس ما اینطور مصدق دیوانه را برمی اندازیم.

نقل قول از وودهاوس:

در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۲ (۲۷ تیر ۳۲) روزولت از مرز عراق وارد ایران شد و با این وظیفه که روحیه شاه را تقویت کند و او را در باره اجرای نقش خود، یعنی فقط امضای دو فرمان (عزل مصدق و انتصاب زاهدی) بنماید.

و ترجمه تلگراف سفیر انگلیس درواشنگتن به وزارت خارجه انگلیس (اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس) به تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۵۳ (۲۷ مرداد ۱۳۳۲) ساعت ۱۶ و چهل و پنج دقیقه:

امروز وزارت خارجه آمریکا به سفیر آمریکا در رم دستور خواهد داد که این نظر را به شاه

### فرهنگ ایران

محمد جعفر محتجوب

## لسان الغیب شیراز صدر نشین دیوان غزل

یکی دیگر از ویژگی های آشکار شعر حافظ، یک دست سنی فوق العاده غزل های او است. بدیهی است که وقتی شاعر از جوانی ( و گاه از جوانی و کودکی ) کارشاعری را آغاز می کند و آن را تا پایان عمر ادامه می دهد، شعرهای او از مختلف زندگی او، چه از نظر مضمون و معنی و مطلب، و چه از لحاظ بختگی و زیبایی شکل و رعایت نکته های گوناگون هنری و بدیعی در یک سطح نیست. فقط در تاریخ ادب فارسی بعضی شاعران بوده اند که شعر آنها را به همواری و یک دستی و بی تفاوتی \* ستوده اند. یکی ازین شاعران عنصری است که ما حب ترجمان البلاغه دربارها او گوید: " و شعر یک بی تفاوت و شعر عنصری است " گوا این که جزمشتی قصیده ستا بشکرا نه از او با زمانه است. شاعر دیگری که شعرش را برای همین ویژگی است، استاد طوس فردوسی است. وی در شاهنامه در باره کمیست و کیفیت شعر خویش گوید:

ز ابیات غرا دو رسی هزار  
سخن های شایسته غم گسار  
اگر با زجویی از او بیت بد  
هما که کم باشد از زبان صد  
و انصاف که آن بزرگ در حق شعر خویش به درستی داوری کرده است و به هیچ روی در شاهنامه ای بدین عظمت بیست از تصدیق شعر بد نمی توان یافت.  
سومین شاعر که شعرش به حد اعلا را این خاصیت، یعنی یک دستی و بی تفاوتی است، خواجه شیراز است. ما شب تبریزی دوستدار حافظ بلکه شیفته وی بوده است و در مقطع غزلی گوید:

کمال حافظ شیراز ز ما شب پسر  
که قدر گوهر یک دانه گوهری دانند  
این ما شب خود می دانسته است که شعرش به " انتخاب " نیا زدا رد و هموار شعر مجموعه های را که در دوران حیات از آن تا خود تهیه می کرد و برای دوستی و خویش یا بزرگان عصر می فرستاد، خود او، یا منشی و کاتبش عارف تبریزی بر می گردیدند. اما وی در حق حافظ گوید:

هلاک حسن خداداد او شوم، که سراپا  
چو شعر حافظ شیراز، انتخاب ندارد  
یکی از شاعران معاصر می گفت: مثل این است که شعر حافظ را در دستمالی بسته و از آن زمان به زمین افکنده اند منظورش این بود که فرا زونش و بیست و بلندی های زندگی، جوانی و پیری و خامی و پختگی در شعر حافظ اثری برجای نگذاشته است، و چون چنین چیزی ممکن نیست، ناگزیر با بدیگویم که خواجه، و تمام شاعرانی که شعرشان در این راه اصلاح می آورده اند، و اگر در جوانی اثر خویش را می پسندیدند و در نظرشان بی عیب جلوه می کرد، در سنین کمال و پختگی، آن داور را معتبر نمی شمردند و بسیار دیگر، بلکه بارها دیگر آن را به دیده انتقاد دو حتمی عیب جویی می نگریستند و تنها خود آن را اصلاح می کردند بلکه از صاحب نظران نیز می خواستند تا در آن نظر کنند و اگر نقیصی در شعر ایشان می بینند بر طرف سازند. خواجه در غزلی خطاب به صاحب نظری از آن که شعر او را اصلاح کرده است یاد می کند. مطلع این است:

یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود  
رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود  
و در پایان آن آورده است:

یا دبا دآن که به اصلاح شما می شداست  
نظم هر گوهر ناسته که حافظ را بود  
حافظ خود سخت گیرترین منتقد شعرهای خویش بوده است در مورد شعر او گفته اند که اگر کسی بخواد هدهدها بیست غزل او را، به عنوان بهترین غزل های خواجه انتخاب کند، این کار غیر ممکن است، چه پس از برگزیدن ده بیست غزل، با ردیگر به ده بیست غزل دیگر، و همچنین به غزل ها و غزل های دیگر بر می خورد که هیچ یک از آن ها دست کمی از غزل های انتخاب شده ندارند. حتی اگر این میزان را به پنجاه غزل یا لایبرندیا زهم چنین در دسری برای انتخاب کننده وجود خواهد داشت و در حقیقت در این دیوان که در آن کمتر از بیست غزل است به آسانی می توان سیصد غزل را انتخاب کرد که در حد اعلا زیبایی سروده شده و شعر آن در اوج کمال و فصاحت و زیبایی باشد و باقی غزل ها نیز، فقط اندکی فرود مرتبه غزل های برگزیده اند و در تمام دیوان شاید به زحمت بتوان پنجاه غزل - یا کمتر - یافت که سطح آن به طور محسوس نا زل تر از سایر غزل ها باشد، و غزل های از نوع " دل من در هوای روی فرخ " تا آن جا که بنده دیده است در تمام دیوان خواجه کمتر از تعداد انگشتان یک دست است، و اگر این نکته را در نظر داشته باشیم که حافظ خود دیوان خویش را جمع نکرد و به حکایت اسناد و مدارک کوچک تشریح مجموعه ای ( حدود ۴۱ غزل و دو قطعه ) که از شعر او و گوهر آوری شده و به دست ما رسیده در سال ۸۰۷ یعنی ۱۶ سال پس از مرگ وی کتبا به دست ما رسید و نیز اگر خواجها که کمال می یافت که خود به جمع و گردآوری اشعار خویش بپردازد، شاید شعرهایی بود که وی آن ها را در دیوان خویش نمی آورد همان گونه که دیگر شاعران و بعضی از معاصران نیم یا بیش از نیمی از شعرهای خود را در دیوان خویش نیاورده اند.

یکی دیگر از ویژگی های مهمی که در شعر خواجه می توانیم یافت - و این از امتیازات شعر خواجه است - دارا بودن صفت " بلندی " است. صفتی که شعر کمتر شاعران عرفا رسی زبانی از آن بهره مند است، با ز نخستین کسی که منتقدان

و ادیبان قدیم شعرا و را در این صفت دانسته اند فردوسی است. نظمی عروضی که قدیم ترین اطلاعات در باره فردوسی وزنگانی او را به دست داده است ( در حدود سال ۵۵۰ - تقریباً " یکصد و سی سال پس از مرگ شاعر ) و با این حال آنچه می گوید میختره ای از حقیقت و افسانه است، در باره شعر فردوسی گوید: " الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت ( = گوارایی ) به ما تعیین رسانید. " و سپس بخشی از نامه ای را که زال به پدر خویش نوشته است از شاه نامه نقل کرده و پس از آن گفته است: " من در جم سخن پیسه این فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم. در این مقام جای بحث تفصیلی در باره " بلندی " در شعر، نیست اما به جمال گویم که در شعر بلندی نوعی عظمت نوعی وسعت نظر و علو طبع دیده می شود که نظیر آن را در شعر دیگران نمی توان یافت. بهار در مواردمتعدد بدیعی نکته اشاره می کند که بلندی طبیعی و علوهت ما به بلندی شعراست:

شعر شاعر نغمه آزاد روح شاعر است  
کی توان این نغمه را بنهفت با افسونگری  
فی المثل گرشاعری مهتر نیا شد در منش  
هرگز از اشعار او ناید نشان مهتری  
ورنبا شد شاعری اندر منش والا گهر  
نشوی از شعرها پیش بوی والا گوهری  
و در قصیده ای دیگر در ستایش فردوسی گوید:

چو مرد گشت دنی قول های او ست دنی  
چو مرد و الا شد گفته های او والا ست  
سخاوت آرد گفتار شاعری که سخن است  
گدایی آرد شاعری که گداست  
درست شعری، فرع درستی طبع است  
بلندی رختی، فرع بلندی بالاست ...  
نشان خوی دقیقی خوی فردوسی است  
تفاوتی که به شهنما ما ببینی راست ...  
جلال و رفعت گفتارهای شاعرانه  
نشان همت فردوسی است، کم و کاست

برای این که در این باب سخن دراز نشود چند نمونه از شعرهای بلندی حافظ را که در آن ها بلندی نظر، وسعت فکر، علوهت و بی نهایتی فوق العاده و آشکار است، و هر یک از آن ها نمونه ای است از شعر بلندی در معنی های گوناگون، در زیر می آوریم:

در غزل معروف به مطلع: حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت ... گوید:

زین آتش نهفته که در سینه من است  
خورشید شعله ای است که در آسمان گرفت  
وی آتش خورشید را که در آتش نهفته در سینه خویش ( = آتش عشق ) می شمارد. نیز در همین زمینه گوید:

آتش آن نیست که بر شعله او خندد  
آتش آن است که در خرم پروانه زدند  
در غزل معروفی که گفته اند خواجها در آن را در برابر غزل شاه نعمت الله ولی سروده است بدین مطلع:

آنان که خاک را به نظر کمیاب کنند  
آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند  
در برابر برگشته شاه نعمت الله که گفته است: " صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم " چنین سروده است:

دردم نهفته به ز طیبیان مدعی  
باشد که از خانه غیبش دوا کنند ...  
چون حسن عاقبت نه به رندی و زا هدی ست  
آن به که کار خود به عنایت رها کنند ...  
می خور، که صد گناه زانیا در حجاب  
بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند  
در غزلی دیگر که تقریباً " تمام بیت های آن در منتهای بلندی و روی سخن در خواجها جلال الدین توران شاه وزیر معروف شاه شجاع است و با این مطلع آغاز می شود:

سرمه های تو می خانه به دولت خواهی  
گفت با زای، که در سینه این درگاه می  
بدین بیت های بی مانند بر می خوریم:  
بر در میگردان قلندر یاست  
که ستا ننده و هند افسر شاهنشاهی  
خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر یاری  
دست قدرت نگر و منصب صاحب جا می  
آن گاه میگذرد که مرکز رسیدن به چنین توفیقی است  
چنین می ستاید:  
سرمه و درمی خانه، که طرفی با من  
به فلک بر شد و دیوار بدین کوتاهی ...  
اگر تسلط فقر بپوشد ای دل  
کمترین ملک تو از ما بود تا ما می  
و در همین زمینه در غزلی دیگر فرمود:

گدای میگذرد، لیک وقت مستی بین  
که نا ز بر فلک و حکم بر ستاره کنیم  
نیز در همین باب:  
گرچه کرد آلود فقرم شرم با دا زهتم  
گره آب چشمه خورشید دا من ترکم  
من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست  
کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم  
تنها در مورد ستایش میگذرد و سلطنت فقر نیست که شعر خواجه به بلندی می گراید. در باره تجلیل مقام انسانی و خلافت الهی که بدو رزانی داشته اند نیز با رها شعری با آسمان پهلومی زند:

شهاب ز دست پادشاهم، یا رب از چه حال  
از یاد برده اند هوای نشیمنم

چه گویم که به می خانه دوش مست و خراب  
سروش عالم غیبیم چه مزده ها دا دست  
که ای بلند نظر شاها ز سیدر نشین  
نشین تونه این کنج محنت آباد است  
تورا زنگره عرش می زند مفی  
ندامت که در این دامگه چه افتاد دست  
و سرا نجام این دو غزل بسیار معروف که در هر یک به صورتی از همین حال و همین مقام یاد می کند و دو سه بیت از هر یک را به ترتیب یاد می کنیم:

سال ها دل طلب جام زما می کرد  
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد  
گوهری که ز صدف کون و مکان بیرون است  
طلب از گمشدگان لب دریا می کرد ...  
دیدمش خرم و خوشدل قحط با ده به دست  
و ندانم آینه صد گونه تماشا می کرد  
گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم  
گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد

دوش دیدم که ملایک در می خانه زدند  
گل آدم پسر شدند و به پیمان زدند  
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت  
با من راه نشین با ده مستانه زدند  
آسمان بار امانت نتوانست کشید  
قرعه فال به نام من دیوانه زدند ...  
شکر آن را که میان من و صلح افتاد  
حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

این بلندی طبیعی و بی نهایتی که در مقام ستایش ممدوح نیز در شعر حافظ دیده می شود. وی از آنکه ممدوحی راست و دانا و در شعر خویش آورده است منت بر سرا می گذارد. یکی از قصیده های ممدوح خواجه در مدح قوام الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع سروده شده است و با این مطلع آغاز می شود:

زد لبری نتوان لاف زد به آسانی  
هزار نکته در این گار هست، تا دانی  
شا عرب ممدوح چنین خطاب می کند:  
شیده ام که زمن یاد می کنی که گه  
ولی به مجلس خاص خود نمی خوانی  
طلب نمی کنی از من سخن جفا این است  
و گرنه با توجه بحث است در سخن دانی  
ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد  
لطایف حکمی با کتاب قرآنی  
هزار سال بقا بخشد مدا فیح من

چنین نفیس متاعی به چون تو ازانی  
والحق در این منت نهادن حق با خواجه شیراز است که هزاران ممدوح بهتر از قوام الدین محمد صاحب عیار در طول تاریخ به وجود آمده و هیچ یک ستایشگری چون حافظ نیاخته اند. شاه عری که با این گفتار ربهشتی و سخنان آسمانی ممدوح خویش را بستاید:

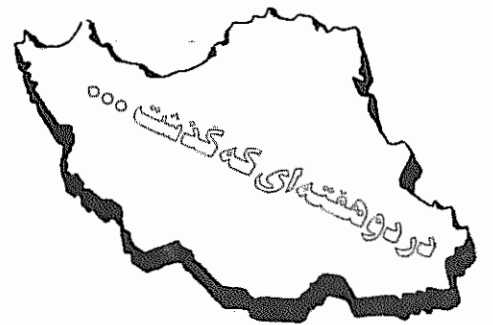
مکن که می نخوری بر جمال گل یک ماه  
که با ز ماه دگر می خوری پشیمانی  
به شکر تهمت تکفیر کر میا بر خاست  
بکوش کز گل و گل دا دعیش بستانی  
جفا نه شیوه دین پروری بود، حاشا  
همه کرامت و لطافت شرع یزدانی ...  
طرب سرای وزیر است، سا قیامگذار  
که غیر جفا می آن چاکند گران جانی  
توبودی آن دم صبح امید، کز سر مهر  
بر آمدی و سر آمدش بان ظلمانی

شعرهایی از این دست، که آینه تمام نما ی طبع رخشنده و همت بلند و زبان سخن گوی حافظ است در بیشتر غزل های او دیده می شود:

جست این سقف بلند سا ده، بسیار رنگش  
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست  
این چه استغناست یا رب، وین چه قدر حاکم است  
کا بین هم زخم نهان هست و مجال آه نیست  
تیمار غریبان سبب ذکر جمیل است  
جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست  
چون چشم نودل می بردا ز گوشه نشینان  
دنیال توبودن گناه از جانب ما نیست \*\*\*  
گر بپر مغنا مرشد من شد چه تفساوت  
در هیچ شری نیست که بتریز ز خدا نیست  
گفتن بر خورشید که: من چشمه نورم  
دانند بزرگان که سزاوار سها نیست \*\*\*

هر که که دل به عشق دهی خوش دمی بود  
در گار خیر حاجت هیچ استخاره نیست  
فرصت شعر طریقه رندی که این نشان  
چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست  
منت سدره و طوبی زبی سا به مکش  
که چو خوش بنگری ای سروروان این همه نیست  
دولت آن است که بی خون دل آید به کنار  
ورنه با سعی عمل با غنا این همه نیست

منت سدره و طوبی زبی سا به مکش  
که چو خوش بنگری ای سروروان این همه نیست  
دولت آن است که بی خون دل آید به کنار  
ورنه با سعی عمل با غنا این همه نیست



دوشنبه ۱۴ دی

فرانک کارلویچ، وزیر دفاع آمریکا، در اولین مرحله با زدیدیک هفته ای خود از کشورهای خلیج فارس وارد کویت شد. به نوشته روزنامه انگلیسی "ایندی-پندنت" جمهوری اسلامی بودجه ای معادل ۳۴ میلیون ۶۰۰ هزار لیره برای کمک به جنبش های آزادی بخش اسلامی و صدور انقلاب اسلامی و آشوب افکنی در عربستان سعودی اختصاص داده است. چهارشنبه ۱۶ دی

ژاک شیراک، نخست وزیر فرانسه در مصاحبه ای با روزنامه "سوم" سعودی الشرق الاوسط اعلام کرده که سیاست فرانسه قاطع و تغییرناپذیر است و فرانسه تسلیم تهدیدها نخواهد شد و تحت هیچ فشاری قرار نخواهد گرفت. وی افزود: سیاست فرانسه آن است که به هیچ معامله ای با گروهان گبران تن در ندهد، هیچ امتیازی در مورد فروش اسلحه به جمهوری اسلامی ندهد و هیچ تنبیهی در روابط سیاسی با عراق پیش نیاید. پنجشنبه ۱۷ دی

روح الله خمینی در پاسخ به نامه سعید علی خامنه ای ضمن سرزنش و انتقاد تلویحی از سخنان وی در خطبه های نماز جمعه تهران اعلام کرد حکومت یکی از احکام اولیاء اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. جمعه ۱۸ دی

عراق اعلام کرده که هواپیماهای آن کشور را لایقانه نفت تبریز را بمباران کرده و تا سیما آن را به آتش کشیدند. شنبه ۱۹ دی

جمهوری اسلامی اعلام کرده تلافی بمباران دیروز تبریز، توپخانه سنگین

جمهوری اسلامی تا سیما اقتصاد و نظامی بصره را زیر آتش گرفت. یکشنبه ۲۰ دی

نفتکش عظیم خا رک - ۳ در نزدیکی سواحل ایران، توسط هواپیماهای عراقی مورد حمله قرار گرفت.

آتشباران توپخانه دوربرد جمهوری اسلامی علیه بصره و شهرک های مرزی عراق همچنان ادامه دارد.

حسنی مبارک در ریاض از جمهوری اسلامی خواست به دعوت های صلح پاسخ دهد. وی افزود: چنانچه جمهوری اسلامی صلح را رد کند، مصر به هیچ عنوان نمیتواند تبراً دران عرب خود را رها سازد. زیرا امنیت مصر وابسته به امنیت خلیج فارس است. دوشنبه ۲۱ دی

حسنی مبارک هنگام عزیمت از مارات متحده عربی به کویت با دیدگر کشورهای عرب خلیج فارس را از حمایت مردم برابر تهدیدهای جمهوری اسلامی مطمئن ساخت. سه شنبه ۲۲ دی

بدنیال نامه خمینی به خامنه ای با وجود مکاتبات بعدی و تسلیم شدن خامنه ای و شورای نگهبان به نظریات خمینی به علت گسترش دامنه اختلاف در بطن رژیم، دانشجویان عضو انجمن های اسلامی دانشگاه ها اعلام کردند از مواضع منظور پشتیبانی از نظریات "مسلم" را به پیما نمی بزرگی در سر کشور برگذار خواهند شد.

کارلویچ در مصاحبه ای در پاریس گفت آمریکا قصد ندارد تعداد دنا و گان خود را در خلیج فارس کاهش دهد. چهارشنبه ۲۳ دی

خبرگزاری فرانسه نوشت: بدنیال فتواهای اخیر خمینی، همچنان سیاسی شدیدی در مدارس علمیه و بازمشاهده میشود و از هم اکنون نامها و طوفا رهائی علیه فتواهای خمینی در حوزه علمیه قلم و با زاردست بدست می گردد.

وزیر کشور فرانسه اعلام کرد ۷ تن از مخالفان خمینی که زفرانسه به گابون اخراج شده بودند بدلیل ملاحظات انسانی به فرانسه بازگردانده خواهند شد. بنا بر این گزارش دولت اسپانیا قبول کرده است که به ۱۲ نفر دیگر از همدگانی بدهد. پنجشنبه ۲۴ دی

الکساندر بلوتوگوف نماینده

شوروی در سازمان ملل اعلام کرد: مجازات های اجباری علیه جمهوری اسلامی ممکن است سرانجام لازم شود. \* طرف امروز روزهای گذشته حملات عراق و جمهوری اسلامی علیه نفت کش ها در خلیج فارس با ردیگر شدت گرفت. جمعه ۲۵ دی

در آستانه مذاکرات نمایندگان جمهوری اسلامی با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس که قرار است بزودی در ابوظبی برگزار شود، هاشمی رفسنجانی در مراسم نماز جمعه تهران با ردیگر کشورهای جنوب خلیج فارس را تهدید کرد و گفت: اگر فردا موزیک جنگ را زصداد و سیمای جمهوری اسلامی شنیدید بدانید دیگر بشیما نمی برای شما سودی ندارد.

عراق طرف ۴۸ ساعت گذشته دونفتکش دیگر را در نزدیکی سواحل ایران بمباران کرد. جمهوری اسلامی نیز موزیک نفتکش لیبریائی را مورد حمله قرار داد.

حسنی مبارک رئیس جمهور مصر بطور ناگهانی از زمینه عازم بغداد شد و با مقام حسین دربار ره جنگ جمهوری اسلامی و عراق به گفتگو پرداخت.

دو ایرانی به اسمی احمد مدرس ۶۴ ساله و مجید مدرس ۲۴ ساله فرزند وی، که قصد داشتند با پرداخت ۲۸۰ هزار دلار قطعات موشک ها و ک در آمریکا خریداری کنند، در شهر بوستون دستگیر شدند.

روزنامه های ژنیر، کاردار سفارت جمهوری اسلامی در کینشا زار باخ طران که در مراسم سلام سال نو از دست دادن باهمسر رئیس جمهوری ژنیر خودداری کرده است بشدت مورد حمله قرار دادند و عمل وی را عملی حقیر و بی شرمانه توصیف کردند. یکشنبه ۲۷ دی

شخصی به نام "رضا نظری" که در دادگاه انقلاب اسلامی به جاسوسی و همکاری با سازمان های مخفی عراق متهم شده بود عمرا روز در تهران در ملا عام بدار آویخته شد. در کرمانشا نیز سه نفر به همین جرم اعدام شدند.

طبق گزارشهای رسیده، در پرونده ای که به دست وزیر کشور آلمان غربی تحت بررسی قرار گرفته، اسامی گروهی از واسطه های رژیم جمهوری اسلامی به چشم میخورد که علاوه بر معاملات غیرقانونی اسلحه، در یک قتل و خرید و فروش مواد مخدر نیز دست داشته اند.

### اعلامیه نهضت مقاومت ملی ایران در باره

#### وقایع سرزمین های اشغالی

##### بقیه از صفحه ۱

هر دو طرف درگیر، ضایعه های سهمگینی متحمل شده اند، اما مسأله سرزمین های اشغال شده از سوی اسرائیل که با اندک حسن نیت و برپا به قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت می توانست به راه حلی عادلانه و منصفانه دست یابد، امروز پیچیده تر و دسترسناپذیرتر از هر زمان، برجای مانده است. با گذشت زمان، این مسأله، چنان ابعادی یافته است که از چارچوب منطقه ای بسیار فراتر می رود و صلح و امنیت را در جهان در معرض تهدید قرار می دهد.

در سال ۱۹۶۷ اسرائیل که این مناطق را حریماً اجتنابناپذیراً منبیت خویش تلقی می کرد سرسختانه از تخلیه آن ها سرباز زد و شگفتا که مشا هده می کنیم بیست سال بعد، از درون همین مناطق است که ملت فلسطین که به گفته یکی از مقام های مسئول اسرائیل، به "وقوفی سیاسی" دست یافته است در حریماً منبیت دولست یهود، آتش افکنده است.

این وضعیت فاجعه آمیز، با ردیگر، نشان می دهد که صلح تحمیل شده به زور سرنیزه، نه اعتباری دارد، نه دوامی.

بی چند و چون، مناقشه های بین المللی و به ویژه مناقشه خاورمیانه، به نیروی نظامی، حل و فصل شدنی نیست، راه حل این مناقشه باید از طریق مذاکره در بین یک کنفرانس بین المللی با شرکت طرف های ذی ربط و خصوصاً "با شرکت بقیه در صفحه ۱۱

## لسان الغیب شیراز

### صدر نشین دیوان غزل

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

به خط و خال گدایان مده خزینه دل به دست شاه و شاهی ده که محترم دارد نه هر درخت تحمل کند چغای خزان غلامت سرورم که این قدم دارد در دیوان خواجه نیز گاهی اشاراتی صریح یا ضمنی به بلندی شعر خویش دیده می شود: پایه نظم بلند است و چنان تکبر، بگو تا کند پادشاه بجردها نپر گهرم

وقت صبح از عرش می آمد خوشی، عقل گفت قد سیان گوئی که شعر حافظ از بر می کند

اگر به هوای یافتن بیت های بلند دیوان حافظ را در دست بگیریم و از آغاز تا پایان آن را بنگریم، می توان همین بخش از این گفتار را به رساله ای بدل کرد. به همین جهت از آن درمی گذریم و فقط یک نکته را که از ویژگی های شعر بلند است یاد می کنیم و آن، بهترین تعریف از ایجاز را نیز در شعر خواجهمی توان یافت و آن سخن گفتن به لفظ اندک و معنی بسیار است. بسیاری از شعرهای حافظ هست که در آن ها، یا حتی در مصراع های بخش های یک مصراع، از آن به داستان یا از حماسه ملی ایران، بخشی از تاریخ، آیتی از قرآن کریم یا حدیثی اشاره شده، و گاه هشیوه سخن طوری است که آدمی گمان نمی برد که در آن به چیزی اشارت رفته باشد. نخست آن بیت خواجهمی که در آن ایجاز را تعریف کرده است می آوریم:

بیا و حال اهل درد بشنو  
به لفظ اندک و معنی بسیار  
آن گاه نمونه هایی از این گونه سخن گفتن را که مصداق "خیر الکلام ما قل و دل" (بهترین سخنان آن است که کم بگوید و معنی دلالت کند) است می آوریم:

اسم اعظم بکنند کار خود ای دل خوش باش  
که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود  
نخست آن که در نسخه های دیگری از دیوان خواجهمی "دیو سلیمان نشود" آمده و محققان در این باب گفتگوها

کرده اند که آیا دیوسلیمان نشود یا دیوسلیمان نشود. نسخه استادخانری همان است که نقل کرده ایم و فعلاً با این بحث کاری نداریم و به جمال می گوئیم که هر دو صورت درست است و برای هر یک می توان دلایلی آورد.

اما آنچه در این مورد نظر است، این است که خواجهمی نخست یا یبیدانده "اسم اعظم چیست و چه کاری از آن بر می آید؟ گفته اند اسم اعظم آن نام (یا نام های) بزرگ الهی است که اگر خدای را بدان نام (یا نامها) بخوانند و دعا یی بکنند حتماً مستجاب خواهد شد. اما باز در مورد نام "اسم اعظم" گفتگوهاست. گروهی معتقدند که اسم اعظم را کسی جز خدا صانع حق و ولیای خدا نمیداند و گروهی به خلاف این عقیده دارند. در هر حال مصراع اول اشاره است به داستان سلیمان که انگشتری داشت که گویند بر نگین آن اسم اعظم نقش شده بود و آن همه حشمت و سطوت سلیمان و فرمان روائی او بر جن و انس به برکت آن اسم اعظم بود. نیز در داستان سلیمان آمده است که چون غرور و حشمت سلیمان او را بگرفت، روزی دیوی بیاد مدوقتی سلیمان برای طهارت کردن انگشتری را از انگشت بیرون آورده بود آن را بر بود و در انگشت کرد و به برکت آن خردا به صورت سلیمان بیاراست و چهل روز به جای او فرمان روائی کرد و چون سلیمان آن را دید و با دشا می کرد و متنگار آن سلیمان که او را نمی شناختند او را بزدند و پیرا نند و به سرگردانی و بدبختی افتاد و سرانجام از گرسنگی به ما هسی گیری در ساحل دریا (یا رودخانه) رفت و پیرا شوقایی که یاد کرد آن در درخور این مقال نیست پس از چهل روز خفت و خواری سرانجام انگشتری که از دست عفریت به دریا افتاده و یکی از ما هیان دریا آن را فرورده بود و پدید آمد و به جای خود برگشت و دیورا بگرفت و عقوبت کرد و از نوبه پادشاهی نشست. تمام این مطالب، علاوه بر گفتگویی که در باره سلیمان شدن یا مسلمان شدن دیو هست، تمام با اشارتی بسیار مختصر و لطیف در این بیت آمده است و فهم معنی آن، جز با آگاهی از جزئیات این داستان مقدور نیست. حتی در بعضی بیت ها مطلب از این نیز مختصر تر شده و به اشارتی بدان اکتفا رفته است. خواجهمی، ظاهراً "درستایش همسر با معشوق خویش" گوید:

سز گز خاتم لعش ز من لاف سلیمانی  
چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم  
این بیت نیز با اشارتی پوشیده تر، ناظر به همین ماجراست: به صبر گوش تو ای دل، که حق رهان نکند  
چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی  
نیز در بیتهای بسیار به این مضمون با جرات اشاره می کند: من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم  
که گاه هجا بهرا دست اهرمن باشد  
بر همین قیاس است این مثال ها که در هر یک به داستان سلیمان، یا به حدیثی تاریخی، یا به رسمیه که در میان قومی خاص جاری است اشاره شده، یا حتی اشارتی پنهان به محلی

بسیار معروف و مانند آن رفته و نمونه آن در دیوان بسیار است. برای آن که سخن از این درازتر نشود، نخست بیت ها را می آوریم و سپس به همان ترتیب اشارتی را که در آن ها آمده است یاد می کنیم:

با تک گوی چه صدای دهد عشوه مخر  
سامری کیست که دست از یزدیضا ببرد؟

اهل نظر دوعا لم در یک نظر بر با زبند  
عشق است و دوا و اول بر نقد جان توان زد

شاه ترکان چو بسندید و به چه انداخت  
دستگیران نشود لطف تهمتن چه کنم؟

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود  
شرمی ز مظلمه خون سیا و ووشش بساد

خیز تا خا طربدان ترک سمرقندی دهیم  
کز نسیمش جوی مولیان آید همی

در این بیت ها به ترتیب به داستان سامری، آداب و ترتیب بازی نرد، داستان بیژن و منبیره، داستان سیاوش، جهان گیری تیمور و درج مصرعی از رودکی و اشارتی پنهان به بخارا (علاوه بر سمرقند) چه جوی مولیان از مفاصل بخارا است و حافظ، ما نند بسپاری از مردم عصر خویش، بخارا و سمرقند را با یکدیگر دوازده سال دور دست ترین شهرهای شرقی ممالک اسلامی را آرا ده می کرده است.

این چند مورد را به عنوان مثال یاد کردیم. و صدها مانند آن را در دیوان خواجهمی می توان یافت. این گونه مطالب از مباحثی است که با بدبختی آن کاری دقیق و درست صورت بگیرد و تمام آن از دیوان عزیز خواجهمی استخراج و فهرست شود. در پایان این گفتارها با زبیرا بین سخن خواهیم رفت.

بی تفاوت در متن های قدیم به معنی یکدست و هموار آمده، و ادبیاتی که آن را به عنوان صفت شعریا ذکرده اند، مرادشان شعری بوده است که تمام بیت های آن محکم و درست و بی عیب سروده شده باشد و بیست و بلند و غت و سمین (= چاق و لاغر) نداشته باشد.

این مصراع از سعدی است شیخ اجل آن را مصراع اول بیتهی قرار داده است:  
دنیا ل توبودن گناه زجا نوب ما نیست  
با غمزه بگوتادل مردم نستاند

سها به ضم اول، نامستان را است بسیار رخسرد، در صورت فلکی دب اکبر (خوس مهتر) که آن را با چشم غیر مسلح دشوار توان دید و در قدیم قدرت دید را با آن می آزمودند. (ادامه دارد)





# بانگ رستاخیز ایران

امیه از دستبردتای زیا و مسلمانان مومن مانده بود. بر طبق قول بلاذری، در ایام مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی، والی خراسان که نصر بن سیار نام داشت در شروسته غزا کرد اما کاری از پیش نبرد (۱۵) خلفای بنی عباس نیز تا زمان مأمون بر آنجا دست نیافتند. چون مأمون بخلافت رسید در سنده غزا پرداخت، افشین شروسته که کاوش نام داشت نیز بغض بنی سهل - ذوالریاستین وزیر کا تب مأمون نام نهاد. و از وی طبع درخواست مالی پذیرفت تا مسلمانان در بلاد او غنای نکنند. این خواهش او پذیرفته شد. اما چون مأمون خراسان را ترک گفت و آن هنر بندها در کاوش نیز از فرمان سر بیچید و مالی را که برای صلح پذیرفته بودند نپرداخت. یکی از نزدیکان کاوش که گنججو و وزیر او نیز بود و طرا دین نام داشت دختر خود را بغض یکی از پسران کاوش تزویج کرده بود و با نفوذ و حشمتی که نزد امیر شروسته داشت همواره فضل را نزد کاوش میستود و او را برخیدر پسر دیگر کاوش که به افشین مشهور است برتری مینهاد. دومی گویند که خیدر را بنگ و دور نظر پذیرست و نا چیز جلوه دهد. چندی بعد، خیدر بن کاوش که از دورویی و بدسگالی طرا دینس بر آشفته بود و او را کشت و زندها شم بن محورا لختلی گریخت و از او خواست تا نامی به پدرش کاوش نویسد و خروستندی او را از وی درخواست کند. کاوش نیز پس از از کشته شدن طرا دین زنی بنام امجد (؟) را تزویج کرده بود و نوزد یکی از دهگان خود گریخته بود.

چون خیدر بن کاوش از شفتگی و نایبسا مانی وضع شروسته آگاه گشت در صدد آن برآمد که بحیله و خیانت حکومت آنجا را که گویا به فضل برادر دیگرش واگذار شده بود بدست آورد. ازین رو اسلام اختیار کرده به بغداد رفت. در آنجا بطمع حکومت خود را تسلیم خیانت کرد. وی در بغداد نزد مأمون رفت و او را به تسخیر شروسته برانگیخت. بدینگونه سرزمین نیکان، و حتی پدر و برادر خود را بطمع حکومت و مارت به دشمنان فروخت. خیدر به مأمون نشان داد که فتح شروسته آن صورت خواهد گرفت و آنچه را دیگران برای خلیفه هولناک جلوه داده بودند و آنسان و خواهمایه فراموش نمود. حتی نزدیک ترین و کوتا هترین راه را که به شروسته میرسد به خلیفه نشان داد و چنانچه بیت ها شای را که از آن پس بخاطر جاه و مال مرتکب شد از خیانته به وطن و خاندان خویش آغا ز کرد.

مأمون، امجد بن ابی خالد را با سپاه گران بخواه شروسته فرستاد. چون کاوش از آمدن سپاه عرب آگاه گشت فضل پسر خود را نزد ترکان فرستاد و از آن برای دفع عرب مددخواست. اما سردار عرب قبل از آنکه فضل پسر ترکانی که به یاری او آمده بودند در راه رسیده بود از شروسته فرود آمد.

کاوش امیر شروسته گمان کرده بود که چون عربیان نزدیکترین و کوتا هترین راه را که از بیابان می گذشت نمی دانند و او دور در راه پیش خود هند گرفت و رسیدن آنها به شروسته مدتی طول خواهد کشید. اما عربان که راه نزدیک و کوتا هرا از خیدر بن کاوش آموخته بودند زودتر از آنچه کاوش می پنداشت بر سر او فرود آمدند. کاوش که بدینگونه ناگه بدست آنها افتاد ناچار شد اسلام بپذیرد و بیعت در آنجا کرد. فضل چون ازین خبر آگاه گشت ترکان را در بیابان یله کرد و خود نزد پدر آمد و با او اسلام پذیرفت و زنهار بستند. ترکان نیز از شفتگی در بیابان هلاک شدند...

## در خدمت خلیفه

آنگاه که کاوش به بغداد نزد مأمون رفت و اسلام خدا ظاهر کرد. مأمون او را بر بلاد خویش ملک گردانید بعد از آن نیز پسرش خیدر را بجای او گذاشت (۱۱). بدینگونه افشین خیدر بن کاوش که پدر و برادر دویم خود را به عربان و دشمنان فروخته بود ازین پس کوشید که در دستگا خلافت نفوذ قدرتی بدست آورد. این نفوذ و قدرت را نیز برای آن میخواست که از جانب خلیفه

فرمانروایی خراسان و ماوراءالنهر بدو سپرده شود برای اینکار لازم بود که از هیچ خدمتی به دستگا خلافت دریغ نکنند. از این رو کوشید که در دشمنی ایرانیا با سرداران عرب و ترک رقابت ورزد. درین کار نیز تا اندازه زیاده کاوش بگشت اما این کاوشی برای او به قیمت خیانته های گران تمام شد.

افشین سعی کرد خدمت به دستگا خلافت را وسیله ای برای کسب ثروت و قدرت قرار دهد. ازین رو مثل سرداران اسلام در کاوش خلیفه بغزا پرداخت. چندی در مصر برای مأمون جنگید (۱۲) در غزای روم نیز خدمت ها عرضه کرد در تمام این خدمت ها هدف او آن بود که مهرو علاقه خلیفه را جلب کند و خود را از سرداران دیگر و لایق تر و شایسته تر معرفی نماید. میخواست با جلب عنایت خلیفه به از زوهای دبیرین خویش که فرمانروایی خراسان بود برسد اما ظاهرا بر خراسان تسلط داشتند و اجرای این خیال را بسراری او مشکل می کردند...

## اوضاع خراسان

خراسان و سیستان در دست ظاهرا بود. این خاندان ایرانی نیز برای مال و جاه به خدمت خلفا پیوسته بودند. با این حال با تقاضای خیرخواهانه ایرانی خویش می-کوشیدند که خراسانیا را بخود علاقه مند کنند. اما عیبها استقلال داشتند، اما استقلالی که آن ها می خواستند استقلال حکومت خاندان بود. میخواستند حکومت خراسان در خاندان آنها موروثی باشد و برای این کار از هیچگونه اقدام مضایقه نمی کردند. هم به نژاد ایرانی خویش مباحثات می کردند و هم به تمدن و فرهنگ ایرانی بی-اعتنا بودند هم خود را ایرانی می دانستند و هم با نهضت های ایرانی در صورتی که قدرت و استقلال آنها را تهدید میکرد مخالفت می ورزیدند.

ظاهرا در سیستان مدت ها با خوارج مجبور به جنگ شدند. خراسان نیز سالها در روزگار حکومت آنها گرفتار رفتند. خوارج بود. خوارج مدت ها بود که در سیستان و خراسان قیام کرده بودند اما ظلم و فشار عملی ظاهرا آنانرا بیشتر بر می انگیزد. مقارن ظهور بابک، عبیدالله هرگه از طرف مأمون حکومت خراسان را داشت در دینور بود، و لشکرها بحرب با یک خرم دین می فرستاد. محمد بن حمید ظاهری که از جانب عبیدالله در نیشابور بود، بسیار ستمها کرد و از راه رعب و نفوذ و نافرمانی خویش در آورد. این ستمها موجب شد که خوارج در یکی از دیه های نیشابور تا ختن گردند و مردم بسیار ریگشتند. عبیدالله ظاهری "خراسان را از خوارج پاک کرد و بسیاری از ایشان را بکشت" (۱۳) اما این خونریزی ها و آدمکشی ها خراسان و سیستان را ویران و تباها کرده بود.

هر روز در گوشه ای ستمیدگان قیام می کردند (۱۴) اعمال ظاهری نیز برای تنبیه و سرکوبی آنها که شدت عمل بخوارج میدادند و بر مردم زشتی و نافرمانی می کردند. قحط و مرگی سختی نیز که در سال ۲۲۰ هجری برای خوارج شدن رود هیرمند در سیستان را به تشکیده بود، موجب افزایش نا رضایی ها گشته بود. رفتار کاوش در خراسان با مردم خراسان چنان ظالمانه و نفرت انگیز بود که امیر خراسان ناچار شد همه آنها طایفه ای بنویسد که "حجت برگزیدم شما را از خواب بیدار نشود و از خیرگی بیرون آید و صلاح خویش بجوید و با برزگران و ولایت مدارا کنید و کشتار و زنی که ضعیف کردد او را قوت دهید و بجای خویش با زاری که خدای عزوجل ما را از دست های ایشان طعام کرده است و از زبان های ایشان سلام کرده است و بیستاد کردن برایشان حرام کرده است" (۱۵).

این نام نشان می دهد که اعمال ظاهری چگونه مردم را می دوشیده اند. مردم ستم دیده نیز که دستخوش اغراض و هوا ستمکاران واقع می شده اند جز سرکشی و شورشگری چاره ای نمی دانسته اند. مرا و حکما هم برای فرونشاندن این شورش ها در عین شدت عمل وحشیانه ای که غالباً به عنوان قاطع ترین حربه بکار می برده اند، بطور موقت چندی از کار را در آن خویش حجت بر می گرفته اند که بقول عبیدالله ظاهری "از خواب بیدار نشوند و از خیرگی بیرون آیند" اما این کار را در آن وعاملان طماع و ستمکار رهگزین نمی توانستند از عوا بد سرشاری که بهره ای از آن را نیز به امیر خراسان می دادند دست بشویند.

با این همه پریشانی و شفتگی، خراسان برای خاندان ظاهریان با یگانه حکومت مقتدر و منبع عواید سرشار

بود از این رو افشین چشم طمع به آن دوخته بود. شاید اومی پنداشت که با مارت خراسان حکومت وسیع و مقتدری در زان دویم خویش پدیدتواند آرد. از این جهت برای وصول بدان مقصود از هیچ کوششی فروگذار ننمود.

## رقابت با ظاهریان

هنگامی که او در آذربایجان به جنگ با یک افشین سال داشت حادثه ای رخ داد که رقابت پنهانی افشین و عبیدالله ظاهری به دشمنی آشکاری تبدیل کرد. می نویسد افشین غنا یم و هدا یایی را که در آذربایجان و ارمنستان بدست می آورد به شروسته میفرستاد. این هدا یا ناچار از خراسان قلمرو حکومت عبیدالله می گذشت و امیر خراسان از آن واقف می گشت. عبیدالله ظاهری این خبر را به معتمد فرستاد. معتمد فرمود تا عبیدالله صورتی از هدا یایی که افشین به شروسته می فرستد بدست آورد.

افشین هر چه مال و خواسته در آذربایجان و ارمنستان بدست می آورد در همیها و دستارها می نهاد و به وسیله کسان و یاران خویش به زان دویم پدران خود می فرستاد.

هر گدام از گماشتگان او همیها نهایی آکنده از زروسیم فراخور طاعت خویش بر میان می بستند و از راه خراسان به شروسته می بردند. وقتی که این کار و نهایی طبلها و جواهر، به قصد شروسته از نیشابور می گذشت عبیدالله ظاهری بفرمود تا کاروانیا را بگریزند و ما لقا که در همیها بر میان نشان بود از آنها بستند. پس از آنها پرسید که این ما لقا را از کجا آورده اید؟ گفتند این ما لقا و هدیه ها از آن افشین است. عبیدالله ظاهری گفت دروغ می گوید اگر افشین میخواست چندین مال بجای می فرستد، بمن مسمی نوشت تا بدرقه ای همراه آن کنم شما دزدانید و این مال هنگفت به دزدی فرا ز آورده اید.

بدینگونه عبیدالله مال و خواسته افشین را از کسان او بستد و به لشکریان خویش داد. سپس به افشین نامه نوشت که این قوم چنین میگویند و من نه پندارم که تو چندین مال به شروسته فرستی و مرا آگاهانسان از نا نگهبا نشان به بدرقه همراه آن کنم. اینک من آن مال به سپاه خویش نفرقه کردم اگر از آن تونبست به لشکریان و بستگان خلیفه سزاست و اگر از آن تست چون مالی که با ید به لشکر داده شود برسد عوض خواهد داد.

این واقعه کدورتی را که بین افشین و عبیدالله ظاهری بود قوی تر کرد و این دور قوی برای از میان بردن یکدیگر به کوشش و ستیزه برخاستند. گرفتاری بابک به دست افشین، موجب شد که خلیفه نسبت به افشین مهر و عنایت خاصی بر او زار د. چنانکه کسان و نزدیکان خود را از ما به پیشباز او فرستاد و او را بسیار بنواخت و تشریف و اکرام بسیار فرمود. گویند تا جزیرنی آکنده از زرد سبزی قوت سرخ با دو کمر بندگرا نینها بدو هدیه کرد و فرمود تا ترجه دختر شانس سردار بزرگ ترک را با پسر افشین که حسن نام داشت عقد ازدواج ببندد و در مراسم عروسی تکلف بسیار کردند و افشین را شاعران بسیاری ستودند (۱۶) این ما به مهریانی و دوستی خلیفه، رشک و کینه ظاهریان و سایر رقیبان افشین را که در دربار خلافت نفوذ داشتند طبعاً بر می انگیزد.

- ۱ - طبری، حوادث سنه ۲۲۳.
- ۲ - Theophobus
- ۳ - رک گیبون، ج ۴.
- ۴ - طبری، حوادث سنه ۲۲۰
- ۵ - مروج الذهب ج ۲ ص ۲۵۱
- ۶ - طبری، حوادث سنه ۲۲۲
- ۷ - شذرات الذهب ج ۲ ص ۵۱
- ۸ - سیاستنامه ص ۱۷۶
- ۹ - التنبیه و الاشراف ص ۱۲۸
- ۱۰ - فتوح البلدان ص ۴۱۸
- ۱۱ - بلاذری، فتوح البلدان ص ۴۱۹
- ۱۲ - تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۱۹۲
- ۱۳ - گردیزی ص ۲
- ۱۴ - تاریخ سیستان ص ۱۸۹ - ۱۸۵
- ۱۵ - گردیزی ص ۴
- ۱۶ - مروج، ج ۲ ص ۲۵۳

بزرگترین و برجسته ترین دموکراسیهای جهان قرار داشت. گورستان های جمعی پرا زاجسا دجوانان با ایمانی است که جان خود را برای پایدار ماندن استبداد دفا کرده اند.

برای کسانی که به این نتیجه قطعی رسیده اند که یگانه راه استقلال و پیشرفت و سر بلندی ایران در آینه دموکراسی است، سازمان مجاهدین خلق در همان جایی قرار می گیرد که جای همه رژیم های استبدادی است.



## درسی که استبداد از

### دموکراسی نمی آموزد

کورکورانه جا خالی کرده است. تزلزل در پایه های ایمان، بیماری سهمناکی است که فقط در اردوگاه های بازآموزی شفا یافتنی است. راست است که مجاهدین هم اکنون چنین اردوگاه های برپا کرده اند؟ پس چرا به اسدالله لاجوردی با "دا شنگاه وین" اش ایراد می گرفتند؟ عصری ایمان البته نایسته دل بستن نیست، ولی درجه ایمان اعضا یک. سازمان چیزی در باره ما هیت دموکراتیک یا ضد دموکراتیک آن فاش نمی کنند. ایمان اگر معیار رسنش دموکراسی بود، آیت الله خمینی در راه سیکسی از

بقیه از صفحه ۳  
خواری می شود. اعتقاد به اصل رهبری به سطح یک ایمان مذهبی برکشیده شده است: در یک سو - در سطحی دور از دسترس - رهبر قرار گرفته و در سطحی پایین تر - به نحوی که رهبر بر آن تسلط کامل دارد - توده پیروان سرسپرده ایستاده اند. شعار "ایران - رجوی، رجوی - ایران" با ید میان پیشوا و خلق همان رابطه ای را بوجود آورد که شعار "یک قوم، یک سبک سازمان، یک پیشوا" در آلمان هیتلری بوجود آورده بود و محوری را تشکیل می داد که همه چیز بر گرد آن می چرخید - شعاری که در آن تفکر انتقادی به سودا ایمان



هم میهنان عزیزا

هر روز تلخن خبری نهضت مقاومت ملی ایران از ساعت ۱۱ صبح شما را در جریان آخرین خبرهای ایران و جهان قرار می دهد.

۴۰۵ - ۹۰ - ۴۰۵ پاریس

بازرگانی را هزار دینار رساند. بزرگانی: نیاید این سخن با کسی در میان نمی گفت. ای پدر، فرمان تراست، بگویم. ولیکن خواه مرا بفرماید این مطلع گردانی که مصلحت در بیان داشتن چیست؟ گفت: تا مصیبت دوستم، یکی نقصان ما به و دیگر شما تن همایه.

سعدی - گلستان

## وقتی تاریخ شتاب می گیرد

بقیه از صفحه ۴

ژنرال "سنه" مدیر غیرنظامی مناطق در سیتا میرگذشته که بخاطر روش های لیبرالی معروف بود بدرستی به عنوان اعتراف به شکست تلقی شد. ناگامی بعدی برای اسرائیل، اعصاب اخیر ۲۴ ساعتی بود که مورد حمایت ۷۰۰ هزار عرب اسرائیلی قرار گرفت و رهبران اسرائیل را اغافلگر کرد. جوانان فلسطینی اسرائیل که ناگهان به قدرت خودی برآمدند، اکنون بدون ناراحتی "وفا داری دوجا ننه" خود را تا بیامی می کنند. یکی به دولت یهود دیگری به ناسیونالیسم برادران نشان در "مناطق"، بدین ترتیب در اسرائیل مغمومی - البته هنوز زودرس - شکل میگیرد که عبارت است از اتحاد فعال میان "اعراب ۱۹۴۸" و "اعراب ۱۹۶۷". این اتحاد نمیتواند یکی از شرط بندی های بزرگ تاریخسی دولت یهود یعنی ادغام سیاسی اقلیتی غیریهودی را در جامعه یهودی، با شکست روبرو سازد.

گروهی از اسرائیلیان اشغال اراضی را مانند دردی که نه که انسان سرانجام آن خوی میگیرد، رفته رفته زیاده بردار بودند. آنها شورش های کنونی با وسعت و شدتشان ناگهان واقعیت را در برابر آنها قرار داد. این شورش ها، هم اسرائیل و هم سازمان آزادی بخش فلسطین را اغافلگر کرد. در حالی که رهبران بیت المقدس از مدت ها قبل میدانستند که چه روبرو هستند. مثلاً در اکتبر ۱۹۵۶، بن گوریون گفته بود: "من به معجزه معتقدم و دعا می کنم که غزه به زیر آب فرورود." موشه دایان غزه را به لانه زنبور تشبیه میکرد. بعدها شیمون پروز که پیش بینی میکرد جمعیت غزه تنها با یک قرن به یک میلیون نفر میرسد گفته بود: "من هیچ میل ندارم بر آنها حکومت کنم" در مواقع دشواری، همیشه انسان همان واکنش های قدیمی را نشان می دهد. رهبران اسرائیل نیز از این قاعده مستثنی نیستند و انگشت اتهام را به سوی سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) گرفتند و تحریر کنندگان حرفه ای آن را مسبب شورش ها معرفی کردند.

از آنجا که منشور "ساف" منکر وجود دولت یهود است و وسیله تبلیغاتی مناسبی در اختیار اسرائیل قرار داده است تا "ساف" را مسبب همه مسائل بداند. عرفات نیز بدنبول خود ابتدا دولت یهود را عامل تحریکات معرفی کرد، اما مسئولان "ساف" بطور خصوصی اعتراف کرده اند که این سازمان مسبب شورش های فعلی نیست، بلکه سعی در آرد آن را در اختیار گیرد. جالب توجه در شورش های فعلی آن است که طبیعت اولیه مناقشه اعراب و اسرائیل را احیا کرده است. به مناسبت ۴۰ سال مناقشه اسرائیل و اعراب به خارج از مرزهای اسرائیل صادر شده بود، اما این بار مانند زمانی که اسرائیل هنوز فلسطینی تحت الحما به بود، برخورد ها

## والا کهر فردریک میتران

بقیه از صفحه ۵

غریبی به او خدمت کرده بود. حالا محمدرضا شاه چقدر عقل کردیا نکند، نمی دانم. اما در باره "زرتنگی مصدق" که ساواک را برای او "بهارث گذاشت" می بینم که اولین بار است که افتخار تا سیس ساواک را از خودشان سلب می کنند و به نخست وزیر نسبت میدهند. آدم واقعاً سرکیچه می گیرد. با لاف و ساواک خوب بود یا بد بود؟

بنظر میرسد آنقدر بد بوده که برای حفظ آبرو، ناچار شده اند تا سیس آن را بسنه مصدق (آن هم در زمانی که چهار سال از زندانی شدنش میگذشت) نسبت بدهند. اما این سؤال پیش می آید که اگر اینقدر بد بوده، چرا با آن همه فحش و فضحیت، مرتباً "منحل کننده آنرا ملامت می کنند؟" خیر، خاطر مصدق را باید کوبید، حتی به قیمت سلب افتخاراتی "نظیر تا سیس ساواک"!

بنده واقعاً "علت این کینه شتری مسری و مزمن در خانواده را نمی فهمم، گنگساه مصدق، که ملی کردن نفت و استقرار دموکراسی بود، اگر هم مدت سیزده سال مجازات زندانش را نکشیده بود، باز به هرحسابی وطبق هر قانونی که بگیریم، بعد از سی و چند سال، شامل مرور زمان شده است.

مرحوم محمدرضا شاه، بعد از آنکه در دوران قدرت، در کتاب ماء موریت برای وطنم، مصدق را بدون دلیل و بصراحت، به جعل اسناد و اختلاس متهم کرد، حتی در دوران بی تکلیفی و در بدری از این مملکت به آن مملکت، از کوبیدن خاطر مصدق غافل نمادند و حالا با زمان ندگان، تیغ بختاک افتاده و را بلند کرده اند.

آخر چرا؟ آنها میتوانند اگر مرور زمان را هم قبول ندارند با توجه به بعضی خیرخواهی های او، علل مخفیه ای در حکم مجازاتش ببینند. چنانچه به حافظه خود رجوع کنند ببینند دخواست آورد که مصدق، یک روزی در مجلس چهاردهم گفت و بعد در دادگاه نظامی تکرار کرد که: "من پادشاه می خواهم که اگر خراجی بدهد و هیچ کجا نمی روم" نصیحت عزقبول نیافت و رسید روزی که خراجی نه تنها گفت برو، بلکه در دادستان "رفتن" عجله داشت. آیا این خیرخواهی بسنه تخفیف مجازات نمی آرد؟ بچه کوچک هم وقتی دست خود را میسوزاند، نسبت به آن کسی که مکرر به او گفته با آتش بازی نکن، دست میسوزد، احساس قدر دانسی یا لاقل شرمندگی میکند.

خیلی پرحرفی کردم، جرات دل را با مرهم شیخ اجل تسکین دهیم:

سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین بشکست  
قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود.

ف. رخشا

ابلاغ کند: شاه در باره وقایع اخیر ایران اعلامیه ای صادر کند و تا کید نما بدکها و در انفعال مصدق و انتصاب زاهدی از حقوقی که بر طبق قانون اساسی دارد استفاده کرده است و توضیح دهد که او کشور را از این جهت ترک کرده که موقعیتش دیگر مورد احترام نیست و او خواهسته است از خونریزی پرهیز کند. شاه باید در اظهاراتش به این نکته تکیه کند که او بی هیچ وجه دست به کودتا نزده بلکه خود هدف کودتای از جانب دکتر مصدق بوده است.

این را هم در باره کودتای ۲۸ مرداد ۳۲۵ عرض کنم که منابع بر نامه، که "فرمان کودتا" و بدست گرفتن قدرت بوسیله میسران کودتای ارتش را جزء دستور کار گذاشته اند، حق بود سهم "سرداران" کودتا، آقایان شعبان جعفری - طیب حاجی رضائی - اکبر گیکلیه و بانوان ملکه اعتضادی - پری آزدان قزی - صغری علی آبادی (ایران غول) را به آقای فردریک میتران گوشزد می کردند. هزاران شاهد عینی کودتای می توانند شهادت بدهند که امیران کودتای ارتش، تنها نزدیک ظهر ۲۸ مرداد از خانه بیرون آمدند و از جاده های کوه بوسیله "سرداران" هموار شده بود، خود را به ستاد ارتش و شهرهای فرستاده رادیو رسانند.

بعد، طوطی شکر شکن به محاکمه مصدق میرسد:

سیس محاکمه مصدق پیش آمد. او (محمدرضا شاه) علاقه داشت که در برتو این محاکمه وقایع آن دوران تاریک - که خود را نیز در آن مشغول میدانست - روشن شود. ولی کمدی با زسیاسی این گره گشایی آبرومندانه را - در میان شادی و شغف مطبوعات بین المللی که عصبانیت های ساختگی و غش کردن های مضحک نما پیش از را غنیمت میدانستند - دریغ کرد.

از اوقات ها میگذرم. تا چه کسی به انسان اهانته کرده باشد!

اما منظور از این علاقه به "گره گشایی آبرومندان" را، با و بر فرما شید، هر چه کردم نفهمیدم. بطور قطع و یقین آقای "فردریک میتران" هم نفهمیده است.

چه چیزی را علاقه داشتند روشن شود؟ در آن موقع چه چیزی تاریک بود که با یستی روشن میشد؟ اگر بنده بیست های کودتا است که خودشان بهتر از همه می دانستند. بهرحال اگر چیزی لازم بود روشن شود - که نمیدانم چه چیزی - چرا آن محاکمه فرمایشی را آنطور پشت درهای بسته انجام دادند و آن دادستان فحاش و آن دادگاه نظمی نوکر با بر ما موراجرای حکم از پیش نوشته کردند؟ واقعاً "عقل بنده قدیمی دهد.

اما میرسیم به بند آخر این نمایش کسه با زیگر، نما ییشا مه را اینطور تما می کند: "محمدرضا این عقل را کرد که او را نکشت و مصدق این زرتنگی را بخرج داد که، آخرین مخلوق دوران حکومتش یعنی پلیس مخفی، موسوم به ساواک، را برای او به ارت گذاشت. در واقع پیر مرد بنحو

در داخل کشور روی میدهند و با دیگران نظار را به قلب ما جرا جلب کرده است. از نظریه های این مناقشه ۴۰ ساله در بن بست قرار گرفته است. دولت اسرائیل دستخوش ناتوانی ناشی از همزیستی خلاف طبیعت احزاب این کشور است. بر نامه حزب لیکود که فعلاً "سکان را در دست دارد، پاسخ منفی دادن به همه چیز است: "نه" به تشکیل یک دولت فلسطین و رها کردن بیت المقدس، "نه" به هر نوع مذاکره با "ساف"، "نه" به واگذاری دوباره اراضی حتی به مقدار محدود. حاکمیت قوم یهود بر اراضی اسرائیل جزمیستی جاودانه و غیر قابل تغییر و نتیجه "انقلاب صهیونیستی" تلقی میشود - "نه" به مبادله اراضی در مقابل صلح، "نه" به تشکیل یک کنفرانس بین المللی. تنها پیشنها رهبران اسرائیل آغاز مذاکرات مستقیم با آلمان دربار، خود مختاری اراضی در چهار روجوب بیمان کمب دیوید است در حالی که بیابانها با سخن منفی ملک حسین در این باره آگاهند. اسحق شامیر، نخست وزیر، گرفتار امتناع های خود شده است. حتی اگر بخواهد نمیتواند با "فلسطینی های حقیقی" گفتگوئی جدی آغاز کند. زبان مشترکی نیز میان حکومت و جوانان سز به شورش برداشته وجود ندارد. دولت یهود در این زمینه تاوان اشتباهات گذشته خود را می پردازد. تنها رهبرانی که مورد قبول مردم کوجه و باز در زندانهای اسرائیل به سر میبرند.

دومرد قدرتمند اسرائیل، اسحق شامیر و اسحق رابین اکنون به سلاح کهنه استعمار یعنی نفی بلدمتوسل شده اند که باعث شد خود آنها ۴۰ سال پیش اولی به ارتبه و دومی به غزه تبعید شوند. همه نشانها حاکی از آن است که بن بست سیاسی بطول خواهد انجامید. مسایرات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا حداقل تا یک سال کوچکترین ابتکار عملی را از دولت آمریکا سلب خواهد کرد. راه منفی اخیراً آمریکا در شورای امنیت علیه اسرائیل نیز بدون شک فردائی بدنیال ندارد. "جرج شولتز" وزیر خارجه آمریکا خیلی زود بردوستی میان آمریکا و اسرائیل تاء کید کرد. یهودیان آمریکا در مجموع با وجود آزردگی خاطر، همبستگی خود را با دولت یهود حفظ کرده اند. رابی "سینروک" خام بزرگ یهودیان فرانسه از قربانیان فلسطینی، کوچکترین دلجوئی نکس کرده است. کشورهای عرب نیز که گرفتار خطر خمینی هستند مسئله فلسطین را در درجه اول اهمیت قرار داده اند. اسرائیل ۴ ماه دیگر ۴ سالگی خود را جشن میگیرد. تا آن موقع احتمال می رود که تصویر اسرائیل تیره تر شود. اسرائیل تا بحال در مقابل وسوسه برقراری سانسور مقاومت کرده است و تاوان آن را نیز با بهای سنگین تیره کردن تصویر خود برداشته است. کوتاه شده زلوموند - ۱۳ ژانویه ۱۹۸۸

### پاسخ میشل پولاک

### به فردریک میتران

بقیه از صفحه ۱

میشل پولاک، نویسنده و روزنامه نگار معروف تلویزیون فرانسه در رابطه با برنامۀ "سرنوشت" که روزگاری نویسنده جاری دربارۀ سرگذشت شاه ایران، بوسیله "فردریک میتران" در کانال اول تلویزیون فرانسه اجرا شد، مقاله ای در مجله "اوانما" در ژوئیه "چاپ پاریس درج کرده است که ما در زیرترجمه کمی کوتاه شده آن را به نظر خوانندگان خود میسرانیم.

فردریک میتران با قلبی کوشا و صدائی مرطوب از آشک، مدت یک ساعت مدیحه سرائی از یکی از این عروسک های زرپوش را به ما تحمیل کرد. مدیحه ای که مجلاتی چون "ژوردو فرانس" ، "پاری مساج" و "فیگارو" گازتین "آرزوی درج آن را دارند. خیال میکنم یکی از برنامۀ های آینده اش به سرنوشت غم انگیز و دلخراش امپراتور "بوکا سا" اختتامی خواهد یافت.

فیلم این برنامۀ پینوشه، چاشوشکو و حسن دوم خواهد شد و کاست آن شایسته تقدیم به خانواده های نجاشی، فاروق، تروخیلو، سوموزا، با تیتا، خوجه، کیم - ایل سونگ، دووالیه و ماکوس خواهد بود.

ولی جدی باشیم، این تفسیر سرشته و بافته ز دروغ و حماقت، خطرناک است. تبلیغ برای رژیم های توتالیتر است. یقیناً نازی ها از این برنامۀ ملذذت برده اند زیرا خطای متفکرین را بر ملامتی کرده که بر رضا شاه - بعلت تمایلش به هیتلر - فشار آوردند که استعفا بدهد. دوستان "میشل دروا" حتماً از اینکس دیدۀ اندر این برنامۀ مصدق به لجن کشیده شده حظ کرده اند (مصدق در عین حال مأمور کمونیست ها و شریک جرم سلسله قاجار، که آخرین پادشاه در ۱۹۱۹ به فاشا را انگلیسی ها خلع شد، معرفی گردیده است).

مصدق که در ۱۹۵۱ به مقام نخست وزیری رسید و اولین کسی بود که درجه ان - باملسی کردن نفت و آشتی دادن طبقه برگزیده جا مع با توده ملت - در برابر برتر قدرت شرکت های نفت انگلیسی - آمریکا ثقیل علم کرد. بعد با کمک "سی. آی. ا." بوسیله ارتش، ساقط شد. از آنجا که صدای عقل را خفه کردند، و اسپرگاشی مذهبی جایش را گرفت، تنها مصدق بود که می توانست مانع بقدرت رسیدن خمینی شود. وحشت از کمونیسم -

که زیر پوشش آن دفاع از منافع اقتصادی کوتاه مدت منظور بود - غرب را واداشت که به برقیمت شده، با تمام قوا، وضع موجود را حفظ کند و استقرار دموکراسی را (که ضد تر است بودنۀ فدا رومی) مانع شود. همه جا پادشاهان عروسکی را کمک کردند، گروه بان های ارتقاء یافته به درجه مارشالی یا امپراتوری را در مقابل اراده ملت ها پشتیبانی نمودند.

من چند سال بعد از ماجرای مصدق خبرنگار را دیوتلوویزیون فرانسه در ایران بودم.

در آن موقع عاقبت وارث تاج و تخت که آنقدر مجله های زنا نه در انتظارش بودند، بدنیا آمد. فیلیپ بووار، ژرار دو ویلیه و عکاسان پاری ماچ آنجا بودند و ولی خبرنگاران سا برکشورها برای چنین چیزی بخود زحمت جا بجا شدن نداده بودند. من، برای تفریح، رکورد سرعت را شکستم. اولین کسی بودم که خبر را تلفنی دادم: "شما صدای شلیک توپها را که از ولادت یک وارث پسر خیر می دهند می شنوید، ولی در خیابانهای تهران مردم بی تفاهوت میگذرند، زیرا ایرانی ها موضوع را مربوط به خود نمی دانند." با وجود این تفسیر طنز آمیز، را دیوفرانس انتربرنامه ها پیش را برید و خبر را بعنوان یک فلاش مخصوص بخش کرد. خبری که اخبار جنگ الجزایر را تحت الشعاع قرار داد.

امروز پرنس رینر موناکو، کارولین و استفانی، جای ثریا، فرح و شمساه را گرفته اند ولی اینها جزیر چندقا زینو و اپرت سلطنت نمی کنند، در حالیکه در ایران احتمالاً "نطقه جنگ سوم جهانی در حال انعقاد است. توضیح میدهم که من هرگز با شاه معاشر و دمخور نبوده ام. وبه اسلام و خمینیسم مشرف نشده ام. ولی میخواهم نسبت به ایران نیانی که به فرانسه پناهنده اند، زیرا هم مخالف شاه بوده اند و هم مخالف خمینی، ادای حق بکنم. در لوموند برپرتاژی دربارۀ سلطان "برونه" - نوعی شاه - درج شده بود که از برکت نفت جزیره بورنیو، متمول ترین پادشاه دنیا است. ولی برای ملتش بالاترین سطح زندگی را فراهم کرده است این وضع شاه و ماکوس و دووالیه نبوده است. مجله فیگارو ماگازین، سال پیش با شخصی از خانواده رومانف، مدعی تاج و تخت روسیه معا حبه کرده بود. او مدعی بود که تمام ملت روسیه بعنوان ناجی انتظار را ورا میکنند، ولی نباید تصور کرد که چون استالین جای تزار را گرفته روس ها حسرت دوران تزار را میکنند. یا اسپانیایی ها حسرت فرانکورا و ایالتی ها حسرت موسولینی را و ایرانی ها حسرت شاه را!

### اعلامیه نهضت مقاومت ملی ایران در باره وقایع سرزمین های اشغالی

بقیه از صفحه ۷

همه مخاطبان ذی صلاح که کنفرانس سران کشورهای عرب در ماه سپتامبر ۱۹۸۷ در عمان، تعیین کرده، به دست آید. نهضت مقاومت ملی ایران که همواره از حق زیست ملج آمیزه ملت های خاور میانه در جا رجوب مرزهای مطمئن و به رسمیت شناخته شده از سوی مسراجع بین المللی، پشتیبانی کرده است، همسنگی عمیق خود را با برادران فلسطینی ایران می دارد و مصیبت ها را برای باور است که رعایت حق تصمیم گیری آزادانه این ملت، یگانۀ طریق دست یابی به صلحی با ایدارد این منطقه از جهان است.

نهضت مقاومت ملی ایران پاریس - بیست و ششمی ماه ۱۳۶۶ - شانزدهم ژانویه ۱۹۸۸

### فواد روحانی

### زندگی سیاسی مصدق

در متن نهضت ملی ایران



۶۱۴ صفحه

بها: ۶۰ فرانک فرانسه یا معادل آن به اضافه هزینه پست - برای اروپا: هوائی ۲۰ فرانک زمینی ۱۰ فرانک

ضمناً "تعدادی از انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران بشرح زیر، در دسترس قرار میگیرد. موجود است. قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی - دکتر مصطفی رحیمی ۲۴۰ صفحه انترنا سیونال بچه پرورها - ایبرج پزشک زاد ۱۹۷ صفحه مروری در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - ایبرج پزشک زاد ۲۲۳ صفحه مروری برواقعه ۱۵ خرداد ۴۲ - ایبرج پزشک زاد ۹۹ صفحه بهای هر یک از چهار کتاب فوق، با احتساب هزینه پست زمینی ۳۰ فرانک است.

### درخواست اشتراک

بهای اشتراک: یک ساله ۲۴۰ فرانک فرانسه - شش ماهه ۱۲۰ فرانک فرانسه - دانشجویان نصف قیمت

دانشجویان نصف قیمت

اینجانب (نام و نام خانوادگی) فارسی و به حروف لاتین (نام خانوادگی):

Nom

Prénom نام:

Adresse: آدرس:

مایلیم نشریه "قیام ایران" را به مدت یک سال (با مبلغ فرانک) فرستاده به حساب بانکی نشریه "قیام ایران" فرستاده شود. به حساب بانکی نشریه "قیام ایران" فرستاده شود. به حساب بانکی نشریه "قیام ایران" فرستاده شود.

تاریخ: ۱۳۶۶

شماره حساب پستی:

QYAM IRAN C.C.P No: 2400118/E PARIS

شماره حساب بانکی:

QYAM IRAN Crédit du Nord 78 Rue de la Tour 75116 Paris Compte No: 11624700200

### توجه لازم

ضمناً در دسترس قرار میگیرد. قیام ایران ارسال فرمها شده. نامها را که به آدرس حساب پستی یا بانکی فرستاده شود، بدست ما نمی رسد.

### ملیون ایران

### متحد شوید

بقیه از صفحه ۲

ملی گراهمراه با باورهای سیاسی و مسلکی، با بند صداقت و اخلاق است. اگر خود لغزید و دیگری را در راه دید، بر لغزش خود و بیباکی او اعتراف می کند. ملی گرا مشروعیت خود را از مردم می گیرد. دشمن تحمیل است و مخالفان عقیدتی را تحمل میکند. ملی گرا دیکتاتور را در هر شکل و سببش، خواه در جلدها مه و در راه و خواه در پوست چکمه و قداره محکوم میکند. ملی گرا به بخشنامه های جهان شمول مذهبی و لامذهبی گردن نمی زند. به اصلت ملی و طبیعتاً مرزها و بیوتدهای ملی و فرهنگی ایمان دارد. ملی گرا اهل قانون است و معتقدات خود را قانون نمی خواند و بر حق نظر دیگران حرمت می نهد. ملی گرا برای چراغ سبزه چینی حتی

بقدر بشی از ارزش قائل نیست، میدانند که جواریگانۀ نه نیا ز مندر برداخت های سنگین است، که "یک" "میدهد" "صد" میخواهد.

ملی گرا در عین احترام به باورهای مذهبی برجدهای مذهب از حکومت اصرار دارد که امتزاج هر حکومتی با هر مذهبی حداقل به معنای نفی حق اقلیت های مذهبی و فراتر از آن، انگیزه ی ظهور نوعی استبداد دوا زوحی ترین انبوع استبداد است و این را تاریخ همی ملتها شهادت میدهد.

بر ملیون ایران فرض و وظیفه است در قبال "آزمایشی" که در این مرحلۀ فوق العاده حساس پیش رود، از رشته ی خویشاوندی خود چشم نبوشند و بپذیرند که با یرا کنندگی، راهی را که بخودی خود، به سخت کوشی و حوصله و با ایداری نیاز دارد نه تنها طولانی تر که گورخواهند کرد.

ملیون ایران، اگر در خلاص کاسل، به صدای قلب خود گوش دهند، بی گمان ندای قلب نسل های گذشته و حال و آینده ی وطنشان را خواهند شنید. ملیون ایران متحد شوید.

## این سید آن سید نیست

زندگی سید محمدباقر شرفی از دو فضل متما یزتشکیل میشود. اوایل امر، سید فقیر و گمنام بود و نوشته اندوختنی وارد امغان شد جزیک مندیل (دستار) که سفره نان او بود و تعدادی کتاب چیز دیگر نداشت اما بعد، ثروتی افسانه‌یی بهم زد و تنها در شهر امغان چها رصدا کاروانسرا وزا دید بر دو هزار با ب دکان تحت تملک خود داشت. پیداست که این سید دیگر آن سید نبود!

امریکا و در آنجا از غصه مرد، اختلاف بین کسانی که می پنداشتند هدف انقلاب تحکیم و تثبیت حاکمیت قانون بوده است با کسانی که انقلاب اسلامی را نقطه پایانی بر انقلاب مشروطه می دانستند

همه چیز را می برد... خوشبختانه ولی فقیمی که خداوند درین مقطع به این ملت داده کسی است که نمیشود به لای حرف او حرفی زد. اگر علم مطرح است ما عالم ترا زوسراغ نداریم. اگر شعور،

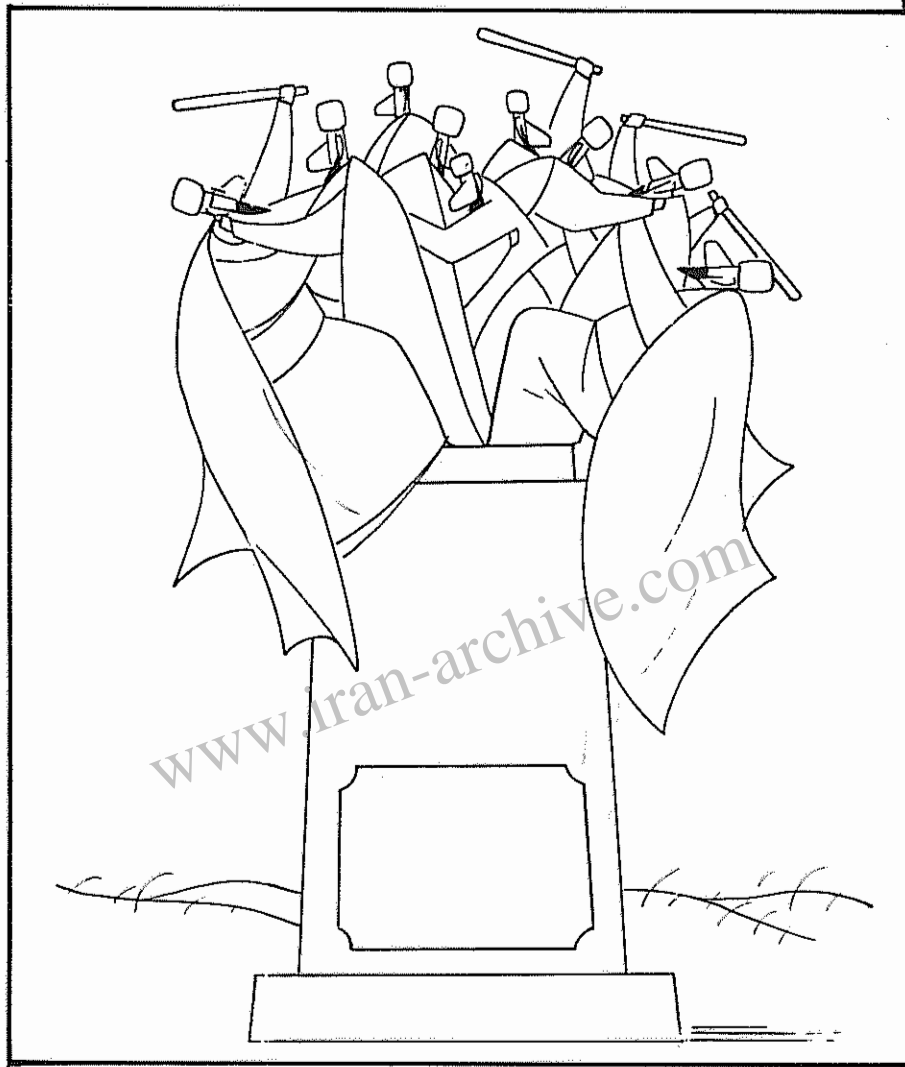
توضیحات مبسوط حجت الاسلام رفسنجانی را در باره فتاوی اخیر آیت الله خمینی همان طور که خود او توجه داده است باید با دقت مطالعه کرد و پذیرفت که یک موعظه معمولی نیست. حجت الاسلام رفسنجانی در این نکته را تذکر نمی داد خطا بهایشان بقدر کافی رسا بود و پیام ایشان را هر طلبه کودنی هم میتوانست تشخیص دهد که حاکمیت ما آن آخوندهای فقیر محروم نیستیم. حالا قدرت در دست ما است و میخواهیم حکومت کنیم و حکومت کردن با آن حرف های نامربوطی که در گوشه مدرسه بر سر آنها جدل میکردیم مقدور نیست.

حجت الاسلام رفسنجانی می گوید: " ما رسوایان ازدوران گذشته در ذهنمان هست، علما، فقها، طلبه ها و مردم متدین ما در تمام عمرشان منزوی از حکومت و قدرت و مسائل مهم اجتماعی زندگی میکردند. آن ها در درون مدرسه ها، مساجد، حسینیه ها و در خانه ها محدود بودند و اگر مسائل اساسی هم در فقه مطرح بود در میان عمل بطور جدی با آنها برخورد نمی کردیم. اصلاً" نیاز ما نبود. اصلاً" اگر ما درباره اقتصاد، جنگ، فرهنگ و هنر بحث میکردیم خریداری نداشت. در آن موقع که ما کار میکردیم ضد حکومت ها و حرکت های سیاسی و هنری موجود بودیم. اینها همه رسوایان در ذهن ما گذاشته است که خواهی نخواهی به آسانی نمیتوان آن رسوایان را پاک کرد..."

رسوایان، همان است که تا این اواخر "مکتب" و "فقا هت" خوانده میشد و هرگاه کسی جرات میکرد بگوید "رسوایان" یا ادعا کند با حرف های بی که بر سر آنها بین فقها هم اختلاف نظر پاییان نا پذیر وجود دارند. توان مسائل امروز دنیا را پاسخ گفت، بنام کار فروزند بق و ضدا انقلاب پوست از سرش می کنند.

مرحوم دکتر سید علی شایگان که سالها دور از ایران زندگی میکرد در دوره انقلاب، شوق زده به تهران بازگشت و حتی شایعه ریاست جمهوری او بر سر زبانها افتاد. اما فقط چند روزی پس از حادثه ۲۲ بهمن که آخوندها مسلط شدند و مقامشان را علنی کردند، سید فهمید و وضع از چه قرار است و مملکت در چه مسیری میرود. در یکی از از نطق های شگفت من استا در حقوق و بقدر کافی از فقه و از قانون اطلاع دارم، دنیای امروز مسائلی دارد که جواب آن را در احکام فقهی و مسائل شرعی نمیتوان یافت.

همین چند کلمه، چنان طوفانی برانگیخت و چنان آخوندها را به خشم آورد و چنان حملات و تعرضاتی متوجه او کرد که متوجه شد دیگر جای درنگ نیست. برگشت به



استعداد و تیزبینی مطرح است ما کسی بر ترا زوسراغ نداریم. اگر تقوی و تعهد به اسلام مطرح است ما کسی بالاترا زوسراغ نداریم. اگر عرفان و آشنائی با خلقت و فلسفه خلقت و جهان طبیعت است بالای دست او ما فیلسوفی نداریم. اگر سیاستمداری است که جهان را بشناسد و بتواند شرایط جاری تصمیم مناسب بگیرد ما ایشان را در حد عالی میدانیم. و اگر ما ایشان را نداشتیم همه این مسائل به خونریزی و اختلافات داخلی منجر میشد و به این آسانی قابل حل نبود!

این همه چا پلوسی مناسبتش چیست؟ اینست که آیت الله خمینی با چند سطر فتوی به دولت اجازه داده است محذورات فقهی را نادیده بگیرد و بی اعتنا به ایرادات شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی و حوزه و متشرعین قانون کار را بموقع اجرا بگذارد.

برای حجت الاسلام رفسنجانی البته مقرون بطراح و صرفه نیست که بخاطر بیاورد قانون

و میخواهند حکومت مشروعه را ترک کنند از همان روزها شروع شد. آیت الله خمینی اگر یکی از این فتاوی که امروز میدهد آن روز ما در مملکت درین بیراهه نمی افتادیم. نه سال دولت و مردم دچار سرگردانی نمی شدند و سرشته کارها چنان از دست بدر نمی رفت که آخرش مجبور با شند برای خلاص شدن از اسارت "مکتب" کلاه شرعی بسازند و بگویند رسوایان را با پیدا زدن شست!

حجت الاسلام رفسنجانی میگوید خدا را شکر که ما حکومتمان بر اصل "ولایت فقیه" مبتنی است و اما می بدین عظمت و جلالت داریم و الا کارمان را زار بود و نمیتوانستیم به این آسانی از چاله "مکتب" بیرون بیائیم!

" اگر این رهبر ما خدای نکرده مرجع تقلید نبودند، مقبول مردم متدین، مقدس و آنها می که میخواهند متعهد به اسلام باشند نبودند، دشواری ها چنان از درون حرکت میکرد که مثل سیل میجوشید و

کار را همین ولی فقیه، همین فیلسوف کبیر، همین عالم بزرگ، همین عسارف آشنا با خلقت و فلسفه خلقت و جهان طبیعت، همین سیاستمداری که با لای دست او سیاستمداری در جهان وجود ندارد رذیله جا ه "فقا هت" افکند.

قبل از انقلاب، ما قانون کاری جامع داشتیم که حقوق کارگران را تضمین میکرد و هیچ کاری از قانون کار شکار نشدند حتی در جریان انقلاب و بعد از استقرار جمهوری اسلامی هیچکس نشد که از جانب کارگران صدایی به مخالفت با قانون کار برخاسته یا کسی خواستار تغییر قانون کار شده باشد.

این حضرت امام بود که ناگهان متوجه شد جمهوری اسلامی به قانون کار اسلامی احتیاج دارد و قانون کار اسلامی همان است که در دوره برده داری اجرا میشده و سوابق و احکام آن را در فصل "اجارات" کتاب توضیح المسائل باید یافت.

سه وزیر کار، کارخان را از دست دادند بخاطر آن که نمی توانستند قانون کار فقهی برای آیت الله بنویسند. چندین بار، طرح های را که از تلفیق احکام فقهی با مقررات بین المللی کار تدوین شده بود بحضور امام بردند و امام آن طرحها را بر سر مسئولان امر کوبید و دستور داد بیرون از فقه بیاورند تا برای شان قانون

کار بنویسد. چنان قانون کاری بغرض هم که تصویب میشد در عصر حاضر قابل اجرا نبود و علی رغم استبداد و اختناق موجود، جامعه کارگری را به شورش و امیداشت. حالها این است که خمینی، برای این که قانون کار در مجلس شورای اسلامی و در شورای نگهبان بسا ایرادهای شرعی فقهی برخورد نکنند بسا تفویض اختیار را فوق قانون، بدولت اجازه میدهند قانون کار را با استفاده از "شرایط الزامی" بموقع اجرا بگذارد. حجت الاسلام رفسنجانی هم فریاد دیر میآورد که اگر این امام را نداشتیم چه خاکی بر سر میکردیم؟!

**ادبیات ایران - کتاب های بختی و...**

**برنامه اول**  
 ساعت ۷/۳۰ تا ۸/۳۰ ساعت ۱۷ تا ۱۸ به وقت تهران: روی امواج گویاگاه ردیف های ۲۵ متر (فرکانس ۱۷۵۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۱۵۸۵ کیلوهرتز) و ۲۲ متر (فرکانس ۷۱۷۰ کیلوهرتز).

**برنامه دوم**  
 ساعت ۶ تا ۶/۵۵ روی امواج گویاگاه ردیف های ۱۹ متر (فرکانس ۱۵۶۵ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۱۴۰۰ کیلوهرتز) ساعت ۲۲ تا ۲۲/۵۵ به وقت تهران روی امواج گویاگاه ردیف های ۳۱ متر (فرکانس ۱۴۰۰ کیلوهرتز) و ۲۱ متر (فرکانس ۷۰۵ کیلوهرتز).

**نشانی:**

QYAM IRAN  
 C/O C. B.  
 17, bd RASPAIL  
 75007 PARIS  
 FRANCE

**ایران هرگز نخواهد مرد**